



ارگان مرکزی

حزب کمونیست افغانستان

برای انقلاب کردن حزبی انقلابی احتیاج است. بدون یک حزب انقلابی، بدون حزب انقلابی ای که بر اساس تئوری انقلابی مارکسیزم-لنینیسم (- مائویسم) و به سبک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی (- مائویستی) پایه گذاری شده باشد، نمی توان طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیسم و سگهای زنجیری اش رهبری کرد.
(مائوتسه دون)

سال 1374

ماه حمل

دوره دوم

شماره سیزدهم

" طالبان تاج و تخت "

از زمان ورود " طالبان " در صفحه سیاسی افغانستان، یعنی ماه سپتامبر سال گذشته، تا حال صرف مدت هفت ماه می گذرد. ولی در طی همین مدت کوتاه این نیروی باصطلاح نوظهور ناگهانی به یک قوت بزرگ مبدل گردیده و هم اکنون مراکز دوازده ولایت از ولایات سی گانه کشور را تحت کنترل داشته و در این منطقه پهناور تمامی " نیروهای جهادی " را از قدرت برانداخته و وسیعاً خلع سلاح شان نموده است (باستثنای مناطق هزاره نشین ولایات ارزگان، غزنی و میدان). این نیرو چگونه پدید آمد و بنابراین علل و عوامل این گونه سریعاً رشد نمود و چه اهدافی را دنبال می نماید؟ برای پاسخگوئی به این سوال، " جنبش طالبان " را از زوایای مختلف مورد ارزیابی قرار میدهم .

پایه اجتماعی اصلی :

" حرکت انقلاب اسلامی افغانستان " اولین تنظیم جهادی بود که در سال 1358 تحت سرپرستی آی . اس . آی پاکستان و ساواک ایران و نظارت اعلی سی . آی . آی ، در پاکستان ایجاد گردید . این تنظیم که در واقع اتحادی از دوشاخه اخوانی های افغانستان یعنی شاخه گلب الدین و شاخه ربانی بود و علت ناسازگاری هر دو جناح در انتخاب رهبری ، تحت ریاست مولوی محمد نبی محمدی که به اصطلاح شخص ثالث بالخیر در میان دو جناح مذکور محسوب می گردید ، تشکیل شد . گرچه این اتحاد دیردوام ننمود و چند ماه بعد از تاسیس آن ، هر دو جناح برهان الدین و گلب الدین یعنی جمعیت اسلامی و حزب اسلامی از آن بیرون رفتند ، اما " حرکت انقلاب اسلامی " بعنوان اولین تنظیم جهادی ساخته شده در پاکستان باقی ماند .

تنظیم " حرکت انقلاب اسلامی " از همان زمان شروع جنگ ها در مناطق جنوبی کشور علیه رژیم مزدور سوسیال امپریالیسم شوروی یعنی بهار سال 1358 به تنظیم ملاها معروف گردید، زیرا که اکثریت قاطع ملاها و طلاب دینی پشتون ها درین تنظیم عضویت داشتند . از آنجایی که در این مناطق - که دقیقاً همین دوازده ولایت تحت کنترل طالبان رادبر میگیرد- از یکطرف نفوذ اخوانی ها ضعیف بود و از طرف دیگر حسب سنت دیرینه جامعه پشتون ها، قشر ملاها و طالبان مدارس دینی کثیرالتعداد، " تنظیم ملاها " بعنوان نیروی اصلی جهادی برآمدنمود که نیروی جنگی ضربتی آنرا گروپ های خاص طالبان تشکیل می داد . تنظیم ملاها، علیرغم انشعابات و پراکندگی

روز افزون، در طول سالهای جنگ مقاومت، همچنان به عنوان نیروی اصلی جهادی درین منطقه باقی ماند. البته علاوه بر این ولایات، "تنظیم مالاها" در سایر ولایات در میان ملاحی غیر پشتون نیز نفوذ داشت که بعداً مثلاً در ولایات بامیان، غور و بادغیس کم و بیش گسترده و نیرومند نیز بود. از جانب دیگر، با سرازیر شدن آوارگان افغانستانی به پاکستان مدارس دینی، چه در کمپ های مهاجرین و چه در شهر های مختلف پاکستان بویژه شهرهای مناطق پشتون نشین پاکستان، سمارق و ارویندن گرفته و تعداد شان بطور روزافزون افزایش یافت. این مدارس که به کمک مدارس آخوندی کشورهای مختلف اسلامی و حتی کمک های دولتی بعضی ازین کشورها دایر میگردد، تعداد زیادی از اطفال و نوجوانان خانواده های آواره را بسوی خود جلب نمود. تعداد طلاب دینی در میان آوارگان افغانستانی آنچنان افزایش یافت که علاوه بر مدارس دینی متعلق به مهاجرین، بطور وسیعی در مدارس مربوط به جمعیت علماء اسلام پاکستان تحت رهبری مولانا فضل الرحمن نیز جای گرفتند. البته علاوه بر مدارس دینی در پاکستان، تعداد معینی ازین مدارس در داخل افغانستان در مناطق نزدیک به سرحد پاکستان نیز دایر گردید، که بیشتر توسط جمعیت طلبه حرکت انقلاب اسلامی و تاحدودی نیز توسط سایر مالاها اداره می گردید.

جنبش طالبان پایه اجتماعی اصلی خود را از میان مالاها و طلاب مدارس دینی فوق الذکر و همچنان از میان مالاها و طلاب قبلاً مربوط به تنظیم حرکت انقلاب اسلامی و تاحدی کمی از میان مالاها و طلاب دینی بیرون از این تنظیم کسب نموده است. حلقه اصلی راس رهبری جنبش طالبان یعنی ملامحمد عمر، ملامحمد ربانی، ملا احسان الله، ملامحضر، ملا عبدالمنان و ملاخیر الله همگی قبلاً عوض جمعیت طلبه حرکت انقلاب اسلامی بودند و درجهات تنظیم مذکور فعالیت داشته اند. تعدادی از اینها - مثلاً خود ملامحمد عمر - پس از فروپاشی رژیم نجیب در مدارس دینی پاکستان مجدداً به زندگی طلبگی روی آوردند و از همین مدارس توسط آی. اس. آی و سی. آی. ای در رابطه با جلوگیری از قاچاق مواد مخدر توظیف گردیده و سرانجام در راس جنبش طالبان قرار گرفتند. علاوه بر شيرازه بندي سازمان دهی و ستون های اصلی نیروهای نظامی طالبان را، ملا و طلاب فوق الذکر تشکیل می دهند.

البته در پهلوی مالاها و طلاب دینی اصلی، يك تعداد افراد نظامی و ملکی خلقی های سابق نیز به هیئت مالاها و طلاب دینی درآمده و در میان طالبان و در واقع برای طالبان به فعالیت مشغولند و بر علاوه تعدادی از افسران نظامی به اصطلاح بی طرف متعلق به حکومت های گذشته توسط طالبان به خدمت گرفته شده اند. اینها، علیرغم اهمیت کم و بیش خدمات شان، نیروهای فرعی و ضمیمه را تشکیل می دهند و پایه اجتماعی اصلی جنبش طالبان شمرده نمی شوند. همچنان در صفوف "طالبان" يك تعداد مجاهدین سابقه از "توده عوام" (*) نیز فعالیت می نمایند که کم اهمیت تلقی می شوند، زیرا که "طالبان" معمولاً از میان عوام سربازگیری نمی نمایند و در صورت مبادرت به چنین کاری فقط از آنها با اصطلاح کار میکشند و صلاحیت های خاص را به آنها نمی سپارند.

(*) - فرهنگ سیاسی "طالبان" مجموع اهالی را بدو بخش تقسیم می نماید: اول خواصی که شامل مالاها و طلاب دینی می شود و دوم عوامی که افراد بیرون ازین دایره خواص را در بر می گیرد. خلاصه این ها غیر از خود شان یعنی "علمای دین" سایرین را همگی عوام جاهل و محتاج هدایت محسوب می نمایند.

انگیزه ها، علل و عوامل داخلی و خارجی :

پس از وقوع فاجعه باصطلاح انقلاب اسلامی، به دلیل متبازل شدن جمعیت اسلامی و حزب اسلامی بعنوان نیروهای اصلی جهادی مدعی تصاحب تاج و تخت حکومت اسلامی، حرکت انقلاب اسلامی بیشتر از پیش از اهمیت افتاد و به یک نیروی فرعی مبدل گردیده و به مراسم جمعیت اسلامی وابسته شد. با دوام درگیری های خونین میان دو ائتلاف نیرومند مرتجعین به سردمداری جمعیت اسلامی و حزب اسلامی و باقی ماندن حکومت کابل در دست باند ربانی و مسعود، نه تنها حرکت انقلاب اسلامی، بلکه مجموع قشر روحانیون و طلاب دینی (غیر از اقلیت تشییع) به حاشیه رانده شدند. واضح بود که این حالت مورد قبول و قناعت این قشر که سننا از دیرزمان نماینده ایدئولوژیک نظامی ارتجاعی فئودالی، نیمه فئودالی- نیمه مستعمراتی بوده و با روی کار آمدن حکومت اسلامی، زمام داری در راس این حکومت را حق شرعی و اسلامی خود محسوب می نماید، نبوده و نیست. توام با این " آخوند سالاری " جریحه دار شده دومی مسئله دیگر نیز قابل مکت است :

1 - " پشتون سالاری " ضربت خورده طبقه حاکمه ملیت پشتون ، پس از انتقال قدرت از رژیم نجیب به اسلامی ها .

2- " درانی سالاری " بر افتاده از قدرت ، پس از کودتای 7 ثور 1357 .

پس از برکناری نجیب و انتقال قدرت به اسلامی ها ، شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون مورد ضربت قرار گرفت و از راس حاکمیت کنار زده شد . گلب الدین حکمتیار و حزب اسلامی اش گرچه موفق شد حزب وحدت مزاری و جنبش ملی - اسلامی دوستم را بطرف خود کشانده و در یک ائتلاف مخالف با حکومت ربانی و مسعود با خود متحد سازد، اما نه قادر شد وحدت مرتجعین پشتون را تامین نماید و نه هم قادر گردید ربانی و مسعود را از کابل بیرون براند. این حالت اسباب ناراحتی شوونیزم های رنگارنگ پشتون گردیده و بر تلاش آنها بخاطر غلبه بر وضع ناگوار موجود شان، بیشتر از پیش افزود .

از جانب دیگر، پس از کودتای 7 ثور که رهبری حاکمیت ارتجاعی از درانی ها به غلجائی ها انتقال یافت و حتی رهبری تنظیم های جهادی مخالف رژیم کابل و سوسیال امپریالیزم شوروی، از دست درانی هابیرون ماند، " درانی سالاری " دیرین از میدان خارج گردید . این حالت برای سالهای سال ، در طول دوران جنگ مقاومت باعث ناراحتی و عدم رضائیت فرمانده های جهادی، روسای اقوام و بوروکرات های سابقه در میان درانی ها بوده و ناراحتی و عدم رضائیتی که پس از انتقال قدرت به حکومت اسلامی ، به علت ضربت خوردن شوونیزم پشتون و نیز بعلت برقرار ماندن رهبری اپوزیسیون مسلح حکومت ربانی و مسعود در دست غلجائی ها، بیشتر از پیش تشدید گردید . تلاش برای روی کار آوردن مجدد محمد ظاهر شاه سابق در طول زمان جنگ مقاومت و پس از آن توسط " درانی سالاران " جریحه دار شده ادامه یافت و بی نتیجه ماند .

این سه عامل یعنی " آخوند سالاری " ، " پشتون سالاری " و " درانی سالاری " ضربت خورده و خارج شده از میدان، در پیوند و وابستگی به عوامل خارجی ، راه خروج از تنگنا را برای بیرون کشیدن تنوکراسی حاکم از دایره اقتضاح و رسوائی ناشی از جنایات جهادی ها، برقراری مجدد حاکمیت " پشتون سالاری " و قرار گرفتن سالاران درانی در راس این حاکمیت، در وجود گروه کوچک " ملا محمد عمر آخوند " یافت .

این گروه کوچک پس از آنکه وظیفه باصطلاح مبارزه با قاچاق مواد مخدر در پاکستان به ارتش سپرده شد، توسط سی . آی . ای تحویل و تجهیز گردیده و در رابطه با قاچاق مواد مخدر فعال گردید . البته این یک کار خفیه نه ، بلکه تقریباً بصورت کامل علنی بود . چنانچه " شیخ الحدیث مولوی تره خیل " که ملا محمد عمر، این باصطلاح سالار طالبان را ارجمند و نور چشم خطاب

می نماید ، در اوایل پیدایش جنبش طالبان در قندهار ، در مصاحبه ای با رادیو بی بی سی به صراحت گفت که : " وظیفه اولی طالبان در مورد پودر (هیروئین) بود " .
سایر عوامل خارجی و داخلی دخیل در پیدایش جنبش طالبان ، با نگاه مختصری به کنفرانس کوئته که پارسال تابستان توسط ملل متحد برگزار گردید و حوادث همزمان و متعاقب آن به روشنی خود را نشان می دهد .

در این کنفرانس که بوروکراتهای سابقه ، افرادی مثل مولوی تره خیل و نمایندگان بعضی از تنظیم های جهادی شرکت داشتند ، یکی از فیصله های که بعمل آمد این بود که یک قوای امنیتی بیطرف افغانستانی شامل بیست هزار نفر سرباز و منصب دار برای تامین امنیت کابل و حفظ قدرت حکومت عبوری باید تشکیل گردید ، اما مکانیزم تشکیل این نیرو در پرده ای از ابهام باقی ماند .
همزمان با کنفرانس کوئته ، تلاش دیگری توسط روحانیون مسلمان خارجی عرب و غیر عرب براه افتاد که منجر به ملاقات های میان سران تنظیم ها و یا نمایندگان شان با روحانیون مذکور و نیز میان خود شان گردید . هماهنگی این تلاش و کنفرانس کوئته بابرگذاری جلسات جلال آباد میان نمایندگان کنفرانس کوئته و سران و نمایندگان سران تنظیم های جهادی تامین گردید . در جریان همین جلسات بود که دکتر یوسف بنا به تعلق ملیتی توصیه خاص به نمایندگان هر دو جناح حزب وحدت و نیز نماینده حرکت اسلامی نمود ، به این صورت که : " آمریکایی هاین بار کارشان پخته است و بصورت جدی تصمیم گرفته اند به جنگ در افغانستان خاتمه دهند . شما از زдохوردها و درگیری ها خود را کنار بکشید و سعی نمائید نیروهای تان را حفظ کنید تا در تعاملات آینده از قلم نیفتید " .
تقریباً بلافاصله پس از این حوادث ، جلساتی در شهر کوئته پاکستان توسط یک تعداد از بوروکرات های پشتون نسب سابقه و متنفذین اقوام مختلف درانی برگزار گردید که فیصله های آن آشکارا اعلام نگردید ، همچنانی که فیصله های جلسات اسلام آباد که با شرکت " آخوند سالاران " ، " پشتون سالاران " و " درانی سالاران " رنگارنگ زیر سرپرستی مستقیم آی . اس . آی و بصورت مشخص ، شخص نصرالله بابر وزیر داخله پاکستان و رهبری غیر مستقیم سی . آی . آی تشکیل گردیده بود ، نیز در پرده ابهام نگهداشته شد .

جگونگی برآمد :

جنبش طالبان مدت زمان اندکی پس از سفر نصرالله بابر به مناطق قندهار ، هلمند ، فراه و هرات برای باز نمودن راه تجارتي پاکستان به ترکمنستان ، ظهور نمود . علیرغم آنکه نصرالله بابر درین سفر موافقه قوماندان های محلی این مناطق را برای تامین امنیت تجارت پاکستان بدست آورده بود ، اولین کاروان تجارتي اعزامی پاکستان به ترکمنستان ، در مسیر بولدک - قندهار مورد چور و چپاول قرار گرفت . قوه مشترکی از دارودسته ملامحمد عمر و ملیشه های پاکستانی ، علیه چپاول کنندگان کاروان دست به اقدام زد و طی یک درگیری مختصر آنها را سرکوب نموده و پس از آزاد سازی کاروان آنرا بسوی ترکمنستان اعزام نمود پس از آن ، درگیری مختصر دیگری در سپین بولدک رخ داد و قوه مشترک افغانستان - پاکستانی مذکور کنترل آنجا را نیز بدست گرفت .
پس از این دودرگیری مختصر بود که " جنبش طالبان " در ماه سپتامبر سال گذشته با شعار تامین امنیت شاهراه ها و مبارزه علیه دزدی و چپاولگری و پایان بخشیدن به " منکرات شرعی " ، آشکارا برآمد نمود .

درفش جهاد علیه فساد مجاهدین در مدارس دینی بلوچستان و صوبه سرحد پاکستان به اهتزاز درآمد و طالبدینی افغانستانی شامل درین مدارس معه تعدادی از طلاب دینی پاکستان از مناطق پشتون نشین پاکستان ، به همکاری آشکار جمعیت عملا اسلام تحت رهبری مولانا فضل الرحمن و قوای

ملیشیای سرحدی پاکستان، تمویل و تجهیز شده و دسته دسته به داخل افغانستان اعزام شدند، آن چنانکه تعداد زیادی از مدارس متذکره بدون مدرس و طالب مانده و مسدود گردید. مناطق قندهار، زابل و بخش پشتون نشین ارزگان به سرعت و بدون کدام درگیری جدی به تصرف "طالبان" درآمد. در ولایت هلمند صرفاً درگرشک، حزب اسلامی کم و بیش مقاومت کرد که آن هم به سرعت درهم شکسته شد. مرکز و سایر مناطق ولایت هلمند نیز بدون درگیری جدی به تصرف "طالبان" درآمد.

با ظهور جنبش طالبان در قندهار، مجموع ملایان و طالبان ولایات جنوبی کشور که بخش قابل ملاحظه و اصلی آنها منسوبین حرکت انقلاب اسلامی بودند به جنب و جوش افتادند و به سرعت در اطراف دارو دسته ملامحمد عمرگردآمدند. ضعف عمومی سایر نیروهای جهادی در این منطقه از یکطرف و ناراضیاتی شدید مردم از مجموع مجاهدین از طرف دیگر در توأمیت با پشتیبانی قاطع ارتجاعی و امپریالیستی خارجی همه دست بدست هم داده و باعث گردید که جنبش "طالبان" پیشرفت سریع و گسترش تند داشته باشد.

حکومت ربانی در ابتدای پیدایش طالبان، ملانقیب و سایر عواملش را در قندهار تشویق به مقابله علیه آنها نمود، اما این سیاست کار برد عملی پیدا نکرد. پس از آنکه پیشرفت "طالبان" بطرف غزنی آغاز شد، حکومت ربانی توطئه گرانه و به قصد مورد تهدید قرار گرفتن نیروهای شورایی هماهنگی - که آن موقع نیروی مخالف اصلی اش تلقی میگردید - از پشت سر، به حمایت از "طالبان" آغاز نمود. به این ترتیب در پیشرفت سریع "طالبان" از شاه جوی تا میدان شهر و چار آسیاب، علاوه بر سایر عوامل داخلی و خارجی، حمایت توطئه گرانه حکومت ربانی نیز نقش داشت.

"طالبان" شهر غزنی و مناطق پشتون نشین این ولایت و همچنان ولایت پکتیکا را بدون کدام برخورد و درگیری جدی تحت کنترل در آورده و رودر روی نیروهای اصلی شورایی هماهنگی در وردک و لوگر قرار گرفتند. علیرغم درگیری های در اطراف شهر غزنی و مربوطات ولایت وردک، نیروهای حزب اسلامی به سرعت درهم شکسته شده و میدان شهر به تصرف "طالبان" درآمد. پس از آن بود که حزب اسلامی در ولایت لوگر و نیز در چار آسیاب بدون هیچ برخورد و درگیری ای پاپس کشید و با عقب نشینی به سروبی، بقایای ملیشه های دوستم و حزب وحدت مزاری در کابل راجال خودشان رها نمود که متعاقباً تحت محاصره قوای حکومتی و قوای "طالبان" درآمدند. پس از سقوط چار آسیاب بدست "طالبان"، مقاومت های مختصر حزب اسلامی در خوست نیز درهم شکسته شد و آن ولایت به تصرف "طالبان" درآمد که پس از آن مرکز ولایت پکتیا بدون درگیری توسط "طالبان" تصرف گردید.

روشن شدن بیشتر عوامل خارجی و داخلی :

"طالبان" هنوز در ولایت زابل قرار داشتند که آخرین دورماموریت محمود میستری نماینده ملل متحد آغاز گردید و نتایج نهائی آن فقط زمانی اعلام گردید که آنها به میدان شهر و چار آسیاب رسیدند.

از جانب دیگر در اوج پیشرفت "طالبان" بسوی کابل، سفیر امریکا در پاکستان، موازی باتک و دو های محمود میستری، به افغانستان مسافرت نموده و در دیدارهای جداگانه با دوستم و ربانی و گلبدین از آنها و سایر "رهبران جهادی" دعوت به عمل آورد که جنگ و درگیری را متوقف ساخته و طرح ملل متحد برای آتش بس و ایجاد حکومت موقت را بپذیرند. سفیر مذکور وعده داد که برای باز سازی اقتصادی افغانستان و همچنان برای تمویل مصارف قوای بیطرف امنیتی در کابل، حکومت امریکا از کمک لازمہ دریغ نخواهد کرد.

"طالبان" پس از تصرف چار آسیاب و میدان شهر، بعنوان نیروی بیطرف خواهان در دست گرفتن امنیت شهر کابل شدند و برای تشکیل حکومت موقت یک مکانیزم غیر تنظیمی پیشنهاد نمودند. علیرغم موقف منفی حکومت ربانی در قبال این پیشنهادات و علیرغم شکست آخرین تک و دوهای محمد میستری، وی نقش "طالبان" را در دراز مدت به نفع صلح و نه نفع طرحات ملل متحد برای افغانستان ارزیابی نمود. اخیراً محمود میستری آشکارا ربانی را مورد تهدید قرار داده و گفته است که اگر وی از قدرت دست نکشد ملل متحد برای انزوای بیشتر حکومتش دست به اقدام خواهد زد، تهدیدی که البته گمان نمی رود با توجه به مجموع شرایط داخلی و خارجی، امکان تطبیق آن ممکن و میسر باشد.

پس از تصرف چار آسیاب و میدان شهر توسط "طالبان" شورای رهبری حرکت انقلاب اسلامی رسماً مقاطعه این تنظیم را از حکومت ربانی و حمایتش را از "طالبان" اعلام نمود. با این موقف گیری رسمی حرکت انقلاب اسلامی به نفع "طالبان" مراکز ولایات فراه، نیمروز نیز بدون درگیری و جنگ به تصرف "طالبان" درآمد.

اخیراً نصرالله بابر سازمانده اصلی پاکستانی "طالبان" آشکارا از لزوم تعیین شاه مخلوع به عنوان رهبر با اتوریته ملی در راس جنب طالبان صحبت می نماید و از جانب دیگر تبلیغات معینی نیز در میان صفوف "طالبان" به نفع وی پیش برده می شود. گرچه کماکان تا حال قدرت اصلی در دست "آخوندسالاران" است و نیروهای "طالبان" به هرجائی که می رسند برای "سالار" شان یعنی ملامحمد عمر آخوند بیعت می گیرند، اما با ظهور "طالبان" باردیگر نقش آینده شاه مخلوع در راس حاکمیت ارتجاعی در کشور، برجسته گردیده است.

آغاز شکست ها و بروز مشکلات:

با تسلیمی حزب وحدت مزاری و بقایای ملیشه دوستم در کابل به نیروهای "طالبان" و پیشروی آنها از چار آسیاب تا دهمزنگ، شکست ها و بروز مشکلات برای "طالبان" آغاز گردید. در واقع پس از شکست حزب اسلامی گلب الدین، نه تنها "طالبان" بلکه جمعیت اسلامی و شورای نظار نیز تقویت گردیدند. نیروهای وسیعی از حزب اسلامی در غوربندو کوهدامن به حکومت ربانی تسلیم شدند و سراسر منطقه شمالی تحت کنترل احمد شاه مسعود درآمد که البته در حصول این موفقیت تحریک ناسیونالیزم تاجیک توسط باندشورای نظار نقش مهمی ایفا نمود.

"طالبان" پس از رویارویی با نیروهای شورای نظار، با جنگ تمام عیار سروکار پیدا کردند و در میدان آزمایش چنین جنگی، عدم کارائی نیروهای شانرا نشان داده و به سرعت مناطق وسیعی از دهمزنگ تا حدود ولایت لوگر را در جنوب کابل از دست دادند و همچنان با عقب نشینی از پغمان در میدان شهر تثبیت شدند. گرچه پس از این شکست و با استفاده از مقاطعه رسمی حرکت انقلاب اسلامی از حکومت ربانی و اعلام حمایت از آنها، توانستند مراکز ولایات نیمروز و فراه را بدون درگیری به تصرف در آورند، ولی در حرکت بخاطر تصرف میدان هوایی شیندند که در مقابل نیروهای تحت فرمان دهی تورن اسماعیل هرات قرار گرفتند، مجدداً با جنگ تمام عیاری روبرو گردیدند که درینجا نیز نتوانستند کاری از پیش ببرند و با تحمل تلفات سنگین عقب نشینی بطرف دلارام را آغاز کردند. اینک آخرین تلاش ارتجاع با پشت گرمی آی. اس. آی و سی. آی. آی برای تامین سریع حاکمیت یکدست ارتجاعی در کشور، پاشیدن سرخاب و سفید آب تازه ای به رخسار شرمسار و آبرویافته تئوکراسی اسلامی و تامین حاکمیت مجدد برای شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون، هر چند هنوز باشکست قطعی فاصله دارد، اما چانس پیروزی اش را در مواجهه با عوامل مختلف داخلی و خارجی تا حدود زیادی از دست داده است.

بابه درازاکشیدن درگیری ها و تبدیلی " طالبان " از یک نیروی به اصطلاح منادی صلح و امنیت به یک نیروی جنگ افروز و شریر ، برافتادن رازهای پشت پرده داخلی و خارجی ای که باعث پیدایش و گسترش این حرکت گردید و تشدید فشار های اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی بالای مردم در مناطق تحت کنترل شان ، اکنون دیگر " طالبان " تقدس کاذب اولیه شانرا در ذهن توده های مذهبی نیز به سرعت از دست می دهد و حمایت توده ای از اینها به سرعت رو به زوال است .

حکومت ربانی توانسته است با تحریک تمایلات شدید شوونیستی نوحاسته طبقه حاکمه ملیت تاجیک برای باقیماندن در راس قدرت و حاکمیت کابل ، جلو پیشروی طالبان را گرفته و حتی شکست های سختی بر آنها وارد نماید .

از جانب دیگر ، حکومت هند در رقابت با اقدامات آی . اس . آی ، حکومت ایران از بیم مبدل شدن افغانستان به یک پایگاه مخالفش مثلا به پایگاه رضا پهلوی و روسها و فرانسوی ها در رقابت با آمریکائی ها از حکومت ربانی حمایت می نمایند . درین میان حمایت های هند و ایران جدی بوده و آشکارا جنبه نظامی دارد . حتی عربستان سعودی به دلیل سلطه روحانیون حنفی مذهب بر جنبش طالبان تا حال ازین جنبش بصورت آشکار حمایت نکرده است . به این ترتیب پیدایش و گسترش جنبش " طالبان " دورتازه ای از رقابت های ارتجاعی خارجی و امپریالیستی را در افغانستان دامن زده است .

پیدایش ونیرومندی " طالبان " برخلاف توقعات اولیه مرتجعین و امپریالیست هائی که آنها را سازماندهی نموده اند ، نه به ختم جنگ بلکه به دوام آن ، نه به تامین حاکمیت یکدست ارتجاع بلکه به مشخص شدن بیشتر مناطق تحت کنترل مرتجعین بر مبنای تعلقات ملیتی و در نتیجه تشدید خطر تجزیه رسمی کشور و نه به آبرومند شدن تئوکراسی آبرو ریخته ، بلکه به بی آبرویی آخرین حربه ارتجاع اسلامی ، منجر گردیده است .

نتیجه واقعی ظهور جنبش " طالبان " تاحال تضعیف بسیار جدی تنظیم های جهادی و کنار رفتن تنظیم های قدرتمندی از آنان از صف مقدم صحنه سیاسی کشور بوده است . هم اکنون حزب اسلامی گلبدین و حزب وحدت مزاری همانند حزب اسلامی خالص ، محاذ ملی گیلانی و جبهه نجات ملی مجددی در حال اضمحلال قرار دارند ، در حالیکه حزب وحدت اکبری ، اتحاد اسلامی سیاف و حرکت اسلامی محسنی دیگر کاملا به دنبالچه و آلت دست جمعیت اسلامی مبدل گردیده اند . در واقع فعلا از میان مجموع تنظیم های جهادی صرفا جمعیت اسلامی با در دست داشتن حکومت در کابل از قدرت واقعی برخوردار است که آنهم فقط یک سوم خاک کشور را تحت کنترل دارد .

احتمال تجدید صف بندی جدید میان مرتجعین وجود دارد . از یک جانب جلسات پیهم میان " طالبان " و گلبدین حکمتیار بر گزار می گردد و از جانب دیگر روسها تلاش دارند با میانجیگری میان دوستم و مسعود مجددا آشتی و سازش بر قرار نمایند و حکومت ایران نیز می کوشد حزب وحدت را تمام و کمال در پهلوی حکومت ربانی قرار دهد .

با دوام جنگ های ارتجاعی که نتیجه مستقیم آن خانه خرابی روز افزون توده های مردم و ویرانی بیشتر مملکت است دو دورنمای احتمالی ارتجاعی خود را نشان می دهد . یکی دوام حالت تجزیه غیر رسمی کنونی و یا تجزیه رسمی کشور و دیگر تامین حاکمیت تئوکراتیک ارتجاعی سرتاسری با سلطه شوونیسم پشتون و یا شوونیسم تاجیک .

افغانستان و مردمان ملیت های مختلف این کشور فقط یک راه نجات دارند و آن راه انقلاب و راه سرنگونی قهری ارتجاع و امپریالیزم است . این راهی است که باید خود توده ها تحت رهبری پیشاهنگ انقلابی ، در آن گام بگذارند و خود را نجات دهند . هیچ نجات دهنده غیبی آسمانی و زمینی وجود ندارد که نجات توده هارا ممکن و میسر بسازد .

درباره دموکراسی

فعالیت دموکراتیک کمونیست ها :

لنین در پایان سال 1897 در رساله اش بنام "وظایف سوسیال دموکرات های روس" نوشت :
 " بطوری که میدانیم منظور فعالیت عملی سوسیال دموکرات ها رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و متشکل کردن این مبارزه است در هر دو صورت آن : مبارزه سوسیالیستی (مبارزه برضد سرمایه داران، یعنی مبارزه ای که همش مصروف به انهدام رژیم طبقاتی و ایجاد جامعه سوسیالیستی (و کمونیستی) است) و مبارزه دموکراتیک (مبارزه برضد حکومت مطلقه یعنی مبارزه ای که هم آن مصروف به دست آوردن آزادی سیاسی در روسیه و دموکراسی کردن رژیم سیاسی و اجتماعی روسیه است) . ما گفتیم : بطوری که می دانیم و حقیقتا هم سوسیال دموکرات های روس از همان هنگام ظهور خود بصورت یک جنبش انقلابی و اجتماعی، همواره باصراحت تامی به این منظور فعالیت خود اشاره کرده اند. همواره صورت دوگانه و مضمون مبارزه طبقاتی پرولتاریا را خاطر نشان نموده اند ، همواره روی ارتباط لاینفک میان وظایف سوسیالیستی و دموکراتیک خود تاکید ورزیده اند."

لنین روی ارتباط لاینفک میان وظایف سوسیالیستی و دموکراتیک در رساله متذکره اش مجددا تاکید به عمل آورده و می نویسد :

" ... جمع کردن... فعالیت سوسیالیستی و دموکراتیک در یک واحد کل و در یک مبارزه واحد طبقاتی پرولتاریا ، باعث ضعف جنبش دموکراتیک ... نمی شود ، بلکه باعث تقویت آن می گردد ، بدین معنی که آن را به منافع واقعی توده های مردم نزدیک می کند ."
 بنابه همین دلیل لنین توضیح می دهد که :

" سوسیال دموکراتهای روس به موازات ترویج اصول سوسیالیسم علمی، ترویج ایده های دموکراتیک را هم در بین توده های کارگروزیفه خود قرار می دهند . " (همان رساله)
 باتوجه به ارتباط لاینفک میان وظایف سوسیالیستی و وظایف دموکراتیک، لنین، در رساله " چه باید کرد؟ " راجع به نحوه ترویج ایده های دموکراتیک در میان توده های مردم می نویسد:

" ماموظفیم بدون اینکه دقیقه ای عقاید سوسیالیستی خود را پنهان داریم، وظایف عمومی دموکراسی را در برابر تمام مردم بیان و خاطر نشان کنیم . "

اماطرح مسایل فوق ، به هیچوجه به مفهوم این نیست که تفاوت میان کار سوسیالیستی و کار دموکراتیک در نظر گرفته نشود . کمونیست ها مکلف اند درعین حالیکه ارتباط لاینفک میان کار سوسیالیستی و کار دموکراتیک را باید مداوما مدنظر داشته باشند و هر دو وظیفه مبارزه طبقاتی پرولتاریا را پیش ببرند، تفاوت آن دورا نیز مد نظر داشته باشند. لنین درین مورد در رساله " وظایف سوسیال دموکراتهای روس" می نویسد :

" ما به نزدیکی تفکیک ناپذیر ترویج و تبلیغ سوسیالیستی و دموکراتیک و به موازی بودن کامل کار انقلابی در این یا آن رشته اشاره کردیم . ولی بین این دو نوع فعالیت و مبارزه فرق بزرگی هم موجود است . این فرق عبارت از آن است که پرولتاریا در مبارزه اقتصادی (مبارزه سوسیالیستی) کاملا تنها بوده ، هم با اشراف مالک و هم با بورژوازی روبرو است و فقط از کمک آن عناصری از خرده بورژوازی برخوردار است (و آنها هم نه همیشه بلکه به ندرت) که به سمت پرولتاریا

گرایش دارند . (*) و حال آنکه در مبارزه دموکراتیک... طبقه کارگر روس تنها نیست . جمیع عناصر مخالف سیاسی ، قشرهای اهالی و طبقات در ردیف وی قرار می گیرند ، زیرا که آنها دشمن حکومت مطلقه هستند و به صور مختلف علیه آن مبارزه می نمایند. عناصر مخالفی از بورژوازی و یا طبقات تحصیل کرده و یا خرده بورژوازی و یا ملیت های کوچکی که مورد تعقیب حکومت مطلقه هستند و یا مذاهب، فرق و غیره نیز در این مورد در ردیف پرولتاریا قرار گرفته اند." با توجه به این تفاوت میان فعالیت سوسیالیستی و فعالیت دموکراتیک ، و با در نظر داشت اینکه در جوامعی مثل جامعه روسیه آن وقت، انقلاب دموکراتیک باید مقدم بر انقلاب سوسیالیستی باشد، لنین بر خورد سوسیال دموکرات ها در قبال اتحاد تمامی اقشار و طبقات ضد استبداد در مبارزه دموکراتیک را این چنین فرمول بندی می نماید :

- 1 - " پشتیبانی از کلیه عناصری که از نظر سیاسی مخالف (حکومت مطلقه) هستند ... "
 - 2- " سوسیال دموکرات ها ضمن اینکه به همبستگی دستجات گوناگون مخالف حکومت مطلقه با کارگران اشاره می نمایند، همواره کارگران را متمایز خواهند نمود... " (وظایف س . د . ر)
این چنین متمایز ساختن دائمی کارگران و در نتیجه کمونیست ها ، یا به عبارت دیگر تاکید دائمی بر استقلال پرولتاریا در مبارزه دموکراتیک، به نظر لنین بنابه دودلیل این مبارزه را تقویت خواهد کرد:
 - 1- " ... فقط آن مبارزینی قوی هستند که به مصالح واقعی و درک شده طبقات مشخص تکیه می کنند و هرگونه ماستمالی این مصالح طبقاتی ، که در جامعه معاصر اکنون دیگر نقش عمده با آن است ، مبارزین را ضعیف خواهد کرد ... "
 - 2 - " ... در مبارزه بر ضد حکومت مطلقه طبقه کارگر باید خود را متمایز نگه دارد زیرا فقط او است که تا لحظه آخر ، دشمن ثابت قدم و مسلم حکومت مطلقه خواهد بود ، فقط بین او و حکومت مطلقه است که صلح و مصالحه امکان پذیر نیست ، فقط در طبقه کارگر است که دموکراتیزم می تواند طرفدار بی قید و شرط و بدون تزلزل ، طرفداری که هیچگاه به عقب بر نمی گردد ، پیدا کند . در هیچیک از طبقات ، دستجات و قشرهای دیگر اهالی خصومت نسبت به حکومت مطلقه بلا شرط نیست ، دموکراتیزم آنها همواره به عقب می نگرند . " (همان رساله)
- با توجه به پیگیری دموکراتیزم پرولتاریا و ناپیگیری دموکراتیزم طبقات و اقشار غیر پرولتاری است که ضرورت رهبری انقلاب دموکراتیک توسط پرولتاریا پیش می آید و این الزام اجتناب ناپذیر می گردد که پرولتاریا باید مهر و نشان خود را بر انقلاب دموکراتیک بزند . لنین درین مورد در رساله " دوتاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک " با قاطعیت تاکید می نماید که :
- " پرولتاریا باید انقلاب دموکراتیک را به آخر برساند، بدین طریق که توده دهقانی را به خود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبراً منکوب و ناپیگیری بورژوازی را فلج سازد ... "
- باین ترتیب لنین نه تنها خواهان متمایز بودن (مستقل بودن) پرولتاریا در مبارزه برای انقلاب دموکراتیک است بلکه خواهان رهبری این مبارزه توسط پرولتاریا نیز می باشد . در واقع ، لنین استقلال پرولتاریا در مبارزه دموکراتیک را بامثابه ضرورتی برای تامین رهبری پرولتاریا بر انقلاب دموکراتیک در نظر می گیرد و نه اینکه مانند منشویک ها با تکیه بر استقلال پرولتاریا ، رهبری انقلاب دموکراتیک را به بورژوازی تحویل دهد . منشویک ها نیز گویا به نحوی روی استقلال پرولتاریا در مبارزه دموکراتیک تاکید می کردند ، اما برای اینکه رهبری این مبارزه را وظیفه خاص بورژوازی به حساب آورند .

(*) - طبیعی است که مباحثات نقل شده لنین درین سطور دارای کمبوداتی هست که نمی خواهیم به آن بپردازیم . منظور ما از نقل این مطالب توضیح در مورد کار دموکراتیک و کار سوسیالیستی و ارتباط میان آنهاست .

در روسیه دهه اول قرن جاری، در میان کسانی که خود را سوسیال دموکرات می خواندند کسی استقلال پرولتاریا در مبارزات دموکراتیک را نمی کرد، بلکه این دربیرون از جریان عمومی سوسیال دموکراسی یعنی در میان نارودنیک ها بود که چنین تمایلی وجود داشت. مثلاً یک نمونه از مواضع اینها را، در باره رابطه بین برنامه خودشان و برنامه سوسیال دموکرات ها، لنین در رساله "وظایف سوسیال دموکرات های روس" این چنین نقل نموده است:

"... اینجا مهم یک مسئله و فقط یک مسئله است و آن اینکه آیدر شرایط حکومت مطلقه و علاوه بر تشکیلات حزب انقلابی که علیه حکومت مطلقه است، میتوان یک حزب نیرومند کارگری تشکیل داد؟"

یعنی در شرایط حکومت مطلقه باید یک حزب انقلاب عمومی برای سرنگونی این حکومت و در مجموع برای انقلاب دموکراتیک تشکیل داد و ایجاد یک حزب کارگری خاص ضرورتی ندارد. پس در رابطه با وظایف دموکراتیک سوسیال دموکرات ها در روسه آن وقت سه فرمولبندی موجود بوده است: **فرمولبندی لنین**، **فرمولبندی منشویکی** و **فرمولبندی نارودنیک**.

فرمولبندی لنینی – سوسیال دموکرات ها در مبارزه دموکراتیک باید بر استقلال پرولتاریا تاکید نموده و امر رهبری انقلاب دموکراتیک را بر عهده بگیرند.

فرمولبندی منشویکی – سوسیال دموکرات ها در مبارزه دموکراتیک باید استقلال پرولتاریا را حفظ نموده و امر رهبری انقلاب دموکراتیک را که وظیفه خاص بورژوازی است بر عهده بورژوازی بگذارند.

فرمولبندی نارودنیک – در مبارزه برای انقلاب دموکراتیک یک حزب انقلابی عمومی مورد نیاز است و ضرورتی برای تشکیل و موجودیت حزب مستقل کارگری وجود ندارد.

از بیان مطالب فوق این نتیجه بدست می آید که کسانی که امروز ضرورت استقلال کمونیست هادر مبارزه دموکراتیک را تحت سوال قرار می دهند، نظرشان از لحاظ تاریخی حتی به منشویک ها نیز بر نمی گردد، بلکه در اصل ریشه نارودنیک دارد.

بهر حال، مجموع مواضع لنین را که در ارتباط با فعالیت دموکراتیک سوسیال دموکرات ها (کمونیست ها) تاحال بیان نمودیم، می توانیم در یک جمله خلاصه نمائیم: فعالیت دموکراتیک کمونیست ها یعنی فعالیت برای رهبری انقلاب دموکراتیک. روشن است که تامین رهبری انقلاب دموکراتیک توسط پرولتاریا بدون متمایز بودن و مستقل بودن پرولتاریا در این مبارزه و در پیشاپیش آن قرار گرفتن هرگز ممکن و میسر نخواهد شد.

بناء روی این نکته باید تاکید نمود که برای کمونیست ها، دوعرصه فعالیت کاملاً جدا و مجزا از هم وجود ندارد، یکی عرصه فعالیت دموکراتیک و دیگری عرصه فعالیت سوسیالیستی.

روشن است که منظور نادیده گرفتن تفاوت میان این دوعرصه مبارزاتی نمی باشد، بلکه منظور آن است که کمونیست ها با هویت خود در عرصه فعالیت دموکراتیک داخل می شوند و با تاکید دائمی روی این هویت مستقل و متمایز از سایر نیروهای دموکراتیک، برای تامین رهبری پرولتاری بر انقلاب دموکراتیک تلاش می نمایند. این طور نیست که کمونیست ها کمونیزم شان را بطور خصوصی برای خودشان نگهدارند و در فعالیت های دموکراتیک با شعارها و طرحات باصطلاح خالص دموکراتیک وارد گردند. عبارت دیگر کمونیست ها حق ندارند "برآمد" دموکراتیک داشته باشند. آنها باید برآمد کمونیستی داشته باشند و با همین برآمد در مبارزات دموکراتیک و در تلاش برای رهبری این مبارزات سهم بگیرند.

در اینجا لازم می آید پیرامون این دومی مسئله یعنی پیشبرد فعالیت های دموکراتیک با برآمد دموکراتیک و پیشبرد فعالیت های دموکراتیک با برآمد کمونیستی در تاریخ مبارزات کشور ما، توضیحاتی ارائه گردد.

سازمان جوانان مترقی، يك سازمان مارکسیست – لنینیست – مائوتسه دون اندیشه بود. این سازمان به حق سازمان بنیان گذار جنبش کمونیستی مارکسیستی – لنینیستی – مائوتسه دون اندیشه (مائونیستی) بوده و ازین بابت برای جنبش کشور ما يك خدمت تاریخی مهم انجام داده است. سازمان جوانان مترقی ابتکار عمل انتشار جریده شعله جاوید را روی دست گرفته و جریان دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) را اشگوفاً ساخت. در واقع در متن همین جریان دموکراتیک بود که جنبش کمونیستی مارکسیستی – لنینیستی – مائونیستی کشور شکل گرفته و گسترش یافت. سازمان جوانان مترقی در عین حالی که فعالیت های جریان دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) را شکل داده و هدایت می نمود، امر تبلیغ و ترویج مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون در میان صفوف آن را نیز به پیش می برد. در حقیقت امر دلائل همین تبلیغ و ترویج بود که جنبش کمونیستی مارکسیستی – لنینیستی – مائونیستی کشور ما گسترش حاصل کرد.

لذا، تاجایی که به طرح و تبلیغ و ترویج مواضع کمونیستی بصورت عام در میان جریان دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) مربوط است، می توان گفت که سازمان جوانان مترقی وظیفه اش را (حفظ استقلال کمونیست ها در جنبش دموکراتیک و تلاش برای رهبری آن) در واقع انجام داد. اما در عین حال اجرای این وظیفه دارای يك نقیصه بزرگ و جدی نیز بود و آن اینکه جنبه تشکیلاتی این استقلالیت و رهبریت کتمان گردید، یعنی رهبری جریان توسط سازمان جوانان مترقی تحت نام مخفی کاری در سطح جریان مخفی نگهداشته شد. توضیح اینکه: سازمان جوانان مترقی برنامه و حتی موجودیت تشکیلاتی خود را در میان صفوف جریان دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) مطرح نکرد و حتی وسیعاً انکار نیز نمود و از میان آنانیکه در صفوف جریان با افکار کمونیستی آشنائی و باور پیدا کرده بودند در سطح فوق العاده معدودی به عضوگیری پرداخت. این حرکت نادرست متأسفانه حتی موقعی که پس از انتشار "پس منظر" موجودیت سازمان جوانان مترقی در سطح وسیع افشاء نیز گردید، همچنان ادامه یافت و سازمان جوانان مترقی قادر نگردید نقص کار خود را رفع نماید.

این نقیصه بویژه ازین جهت می تواند بزرگ و جدی تلقی گردد که جریان دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) يك جریان (جنبش) خودبخودی نبود، بلکه جریانی بود که پس از انتشار جریده شعله جاوید بوجود آمد و تحت رهبری سازمان جوانان مترقی قرار داشت، یعنی سازمان جوانان مترقی هم ایجادکننده این جریان بود و هم رهبری کننده آن. اما شعله ای ها (غیر از يك عده معدود اعضای سازمان) نمی دانستند که يك سازمان کمونیستی آنها را رهبری می نماید. نمی خواهیم بگوئیم که ضروری بود یکایک شعله ای ها، اعضای سازمان را بشناسند و اینها در سطح عام جریان افشاء باشند، بلکه می خواهیم روی این مسئله انگشت بگذاریم که اساساً پنهان نگهداشتن موجودیت سازمان رهبری کننده و برنامه و خط آن، از شعله ای ها و حتی قویاً انکار نمودن آن، يك حرکت بغایت نادرست و غیر اصولی بود. این پنهان کاری و انکار متأسفانه آنچنان قوی بود که حتی آشکارا در صفوف شعله ای ها مطرح می گردید که موجودیت سازمان رهبری کننده برای جریان فعلاً ضرورتی ندارد. بهمین جهت روحیه جریانی گری در مجموع و بویژه در بعد تشکیلاتی یعنی بی بندوباری و ناتوانی در رعایت موازین تشکیلاتی یکی از صفات عمومی شعله ای های قدیمی یعنی شعله های دهه چهل می باشد.

خلاصه مواضع کمونیستی مطروحه در میان صفوف جریان دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) مواضع ایدئولوژیک – سیاسی عام بود و نه مواضع ایدئولوژیک – سیاسی متعلق به يك سازمان کمونیستی معین و مشخص در کشور. بهمین جهت استقلالیت و رهبریت کمونیستی بر جریان گرچه در واقع وجود داشت اما جدا خدشه دار بود.

جریده شعله جاوید به مثابه يك جریده علني ، طبعاً نمی توانست دارای زبان انقلابی بی قیدوبند باشد و به ناچار با زبان آزوپ حرف می زد. حتی با حرف زدن با همین زبان نیز فقط توانست یازده شماره از آن بدست نشر سپرده شود و پس از آن توقیف گردیده و از نشر بازماند. در فقدان يك نشریه کمونیستی که نقیصه دیگر سازمان جوانان مترقی بود و محدود ماندن مطلق نوشته جات و جزوات سازمان در سطح روابط معدود سازمانی ، زبان آزویی شعله جاوید که در عین حال زبان مورد استعمال در تظاهرات و حرکت های اعتراضی ، کارگران و روشنفکران نیز بود، شکل زبان سیاسی شعله ای ها را بخود گرفت .

اینگونه " برآمد دموکراتیک " از یکجانب نشاندهنده کمبود ها و اشتباهات دوران رشد اولیه جنبش کشور از جانب دیگر ملازمه فعالیت های علنی در نشرات ، تظاهرات و اعتصابات آن وقت بود. اما همین شکل برآمد پس از فروپاشی جریان، در سال های بعد شرایط مبارزه با رژیم مزدور کودتا و سوسیال امپریالیزم تجاوزگر، به سطح سازمانها و تشکلات تعمیم یافت و طرحی بنام " برآمد دموکراتیک " بمیان کشیده شد و زبان قبلی علنی نشراتی و حرکت های اعتراضی بصورت زبان برنامه ای (مثلاً درساما) و زبان شبنامه ها و اعلامیه های سازمانی یعنی نشرات مخفی (مثلاً درساما و پیکار) درآمد. در نتیجه کمونیزم به صورت شفاهی و یا کتبی به يك ایدئولوژی مخفی و درونی مبدل گردید و لباس لسانی قبلی جریانی در فعالیت های علنی، تن پوش زبان تشکلات مخفی و نشرات مخفی گردید . به این ترتیب خواسته و یا ناخواسته، عمده و یا غیر عمده، کسانی که خود را کمونیست می خواندند، در میدان عمل مبارزاتی به دموکرات مبدل گردیدند، البته دموکرات های از نوع " جدید " . " سکولاریزم " این دموکراتها از نوع جدید و سرچیه آن بوده و هست. این " سکولاریزم " در واقع خواهان جدائی کمونیزم از دولت است و باورهای کمونیست را امر خصوص افراد و شاخص می داند؟! و حتی امر خصوصی سازمان ها و تشکلات سیاسی !!؟ این " سکولاریزم " در سیر تکامل منفي خود ، خواست جدائی دین از دولت را از خود دور نموده و بصورت مستند خواهان جمهوری اسلامی و حتی انقلاب اسلامی گردید (در ساما و رهائی) و یا بصورت غیر مستند ، ولی در هر حال عملاً در میدان عمل مبارزاتی ، درفش جهاد اسلامی را بردوش گرفت (در ساما، رهائی ، اخگر، پیکار و دیگران) .

وقتی بصورت مشخص فعالیت دموکراتیک کمونیست ها در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم را مدنظر قرار دهیم ، رهنمای نظر و عمل ما تئوری دموکراسی نوین مائوتسه دون است . این تئوری ادامه مواضع لنین در مورد فعالیت های دموکراتیک کمونیست ها و کلاً انقلاب دموکراتیک و تکامل آن در شرایط مشخص کشورهای مستعمره ، نیمه مستعمره – نیمه فئودال در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری است . انقلاب دموکراتیک نوین دارای ویژگی های معین و مشخصی است ، که صرف نظر از وجوهات مشترک، آن را از انقلاب دموکراتیک مورد نظر لنین در روسیه (مطروحه در نوشته دوتاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک) متمایز می سازد .

1- انقلاب دموکراتیک نوین صرفاً يك انقلاب دموکراتیک نیست ، بلکه انقلاب ملی – دموکراتیک است ، یعنی يك انقلاب ضد فئودالی و ضد امپریالیستی است که با سرنگونی سلطه نیمه فئودالیزم و امپریالیزم ، هم تامین دموکراسی و هم تامین آزادی ملی را ممکن و میسر می سازد.

2 – انقلاب دموکراتیک نوین، صرفاً انقلاب ضد فئودالی نیست، بلکه انقلاب ضد بخشی از بورژوازی یعنی بورژوازی کمپرادور نیز هست ، زیرا که برای خاتمه بخشیدن به سلطه امپریالیزم و تامین استقلال اقتصادی و سیاسی کشور، صرفاً سرنگونی نیمه فئودالیزم و برچیدن نهادهای اداری و لشکری امپریالیست ها کافی نیست ، بلکه باید بورژوازی کمپرادور را نیز مصادره نمود.

3- استراتیژی مبارزاتی برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین ، نه قیام، بلکه جنگ خلق (جنگ توده های طولانی) است .

دوجنبه انقلاب دموکراتیک نوین یعنی جنبه های ملی و دموکراتیک آن ، همیشه دارای وزنه یکسان نمی باشد ، بلکه در مراحل مختلف مبارزه یکی از آن دو بصورت وظیفه عمده و دیگری بصورت وظیفه غیر عمده در می آید .

در شرایط مستعمراتی - نیمه فئودالی ، جنبه ملی انقلاب وظیفه عمده و جنبه دموکراتیک آن وظیفه غیر عمده می باشد ؛ درحالیکه در شرایط نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی ، جنبه دموکراتیک وظیفه عمده و جنبه ملی وظیفه غیر عمده را تشکیل میدهد.

مثلا در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی ، وظیفه ملی مبارزه علیه سوسیال امپریالیستیهای اشغالگر به وظیفه عمده مبارزاتی مبدل گردید، درحالیکه وظیفه دموکراتیک شکل وظیفه غیر عمده مبارزاتی را بخود گرفت . منظور از غیر عمده شدن وظیفه دموکراتیک مبارزه ، این نیست که این عرصه مبارزاتی یکسره به فراموشی سپرده شود و اصلت آن مورد انکار قرار بگیرد، بلکه منظور این است که این وظیفه در عین حالی که بعنوان یک وظیفه اصلی مبارزاتی مد نظر قرار گیرد باید بصورت تابع و وظیفه مبارزاتی ملی پیش برده شود . این گونه موقف گیری بادومرحله ای ساختن انقلاب ملی - دموکراتیک یعنی اول مرحله ملی و بعد مرحله دموکراتیک از اساس درتخالف قرار دارد. مائوتسه دون در این مورد درسامبر 1939 یعنی در دوران جنگ مقاومت ضد جاپانی درساله اش بنام " انقلاب چین و حزب کمونیست چین" تحت عنوان " وظایف انقلاب چین " باصراحت نوشت :

" اگر دشمنان اصلی انقلاب چین در مرحله کنونی امپریالیزم و طبقه مالکان ارضی فئودالی می باشند ، در آنصورت وظایف انقلاب چین در این مرحله چه خواهد بود ؟

مسلم است که وظایف اصلی انقلاب کوبیدن این دودشمن است ، به عبارت دیگر، از یک طرف باید انقلاب ملی را اجرا کرد که هدف آن براه انداختن ظلم و ستم امپریالیزم خارجی است و از طرف دیگر باید انقلاب دموکراتیک را انجام داد که هدف آن بر انداختن ظلم و ستم مالکان ارضی فئودالی در داخل کشور است، ولی وظیفه مهمتر همانا انقلاب ملی است که هدفش واژگون کردن امپریالیزم است .

این دووظیفه بزرگ انقلاب چین بایکدیگر پیوند دارند. بدون بر انداختن سلطه امپریالیزم نمی توان سلطه طبقه مالکان ارضی فئودالی را ازبین برده زیرا امپریالیزم پشتیبان اصلی آن می باشد . از طرف دیگر اگر به دهقانان درسرنگون کردن مالکان ارضی فئودالی کمک نشود، تشکیل یک ارتش نیرومند انقلاب چین جهت بر انداختن سلطه امپریالیزم غیر ممکن خواهد بود، زیرا طبقه مالکان ارضی فئودالی پایه اجتماعی عمده سلطه امپریالیزم در چین است و دهقانان نیروی عمده انقلاب چین هستند . بدین ترتیب این دووظیفه اصلی یعنی انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک از هم فرق می کند و در عین حال مجموعه واحدی را تشکیل می دهند .

از آنجاکه وظیفه انقلابی ملی در چین اکنون در درجه اول عبارت است از مبارزه علیه امپریالیزم جاپان که به چین تجاوز کرده است و وظیفه انقلاب دموکراتیک هم باید انجام یابد تا پیروزی در جنگ بتواند حاصل گردد، لذا دووظیفه انقلاب دیگر بهم وابسته شده اند . اشتباه است اگر تصور شود که انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک دو مرحله کاملا متمایز انقلاب هستند . "

(منتخبات مائو به زبان فارسی ، جلد دوم ، صفحات 471 و 472)

برعکس شرایط مستعمراتی - نیمه فئودالی ، در شرایط نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی ، وظیفه دموکراتیک انقلاب وظیفه عمده و وظیفه ملی انقلاب وظیفه غیر عمده آنرا تشکیل می دهد . مثلا در شرایط فعلی کشور ، وظیفه دموکراتیک مبارزه انقلابی عمده و وظیفه ملی مبارزه انقلابی غیر

عمده می باشد. درین جا باز هم باید روشن ساخت که منظور از غیر عمده بودن وظیفه ملی مبارزه انقلابی این نیست که این وظیفه به مثابه یک وظیفه اصلی انقلابی به فراموشی سپرده شود، بلکه اینست که این وظیفه در عین حالیکه باید بعنوان یک وظیفه اصلی مبارزاتی مد نظر قرار گیرد، باید بصورت تابع وظیفه دموکراتیک مبارزه، پیش برده شود. این موضع گیری با آن موضع گیری که زیر نام مبارزه دموکراتیک، وظیفه مبارزه ملی را یکسره نادیده می گیرد و مثلاً به بهانه مبارزه با استبداد قرون وسطائی به گدائی دموکراسی از بارگاه امپریالیستها می پردازد، در ضدیت ریشه ای قرار دارد.

نکته ویژه ای که گرچه پرداختن بآن بحث جداگانه ای را ایجاب می نماید، اما تذکر آن درین جا ضروری به نظر میرسد و در رابطه با وظیفه ملی مبارزاتی نباید نادیده گرفته شود، اینست که مسئله ملی در کشورهای چند ملیتی تحت سلطه امپریالیزم منجمله کشورها، هم از لحاظ ستم ملی امپریالیستی و هم از لحاظ ستم ملی شوونیستی، یک مسئله حل نشده می باشد.

گرچه مبارزه علیه ستم ملی شوونیستی بعنوان جزئی از مبارزه ملی، نه تنها تابع مبارزه دموکراتیک است بلکه تابع مبارزه ملی ضد امپریالیستی نیز می باشد، اما در عین حال عدم توجه به آن و به فراموشی سپردن آن نه تنها وظیفه ملی مبارزاتی را خدشه دار می سازد، بلکه به وظایف دموکراتیک مبارزه نیز صدمه وارد می نماید. بناء لازم است که هر دو جزء مبارزه ملی یعنی مبارزه علیه ستم ملی امپریالیستی به مبارزه علیه ستم ملی شوونیستی را مد نظر قرارداد و علیرغم توجه به تفاوت و زنه شان، هیچیک را به فراموشی نسپرد.

از جانب دیگر در پیشبرد مبارزه دموکراتیک نیز باید دو جزء این مبارزه یعنی مبارزه علیه طبقات فئودال و بورژوا کمپرادور و مبارزه علیه شوونیزم مردسالار را در نظر گرفت و هیچ یک را نباید به فراموشی سپرد. البته روشن است که وظیفه مبارزه علیه طبقات فئودال و بورژوا کمپرادور وظیفه مبارزاتی دموکراتیک عمده است و مبارزه علیه شوونیزم مردسالار یک وظیفه مبارزاتی دموکراتیک غیر عمده و تابع، اما در عین حال یک جزء اصلی دموکراتیک و دارای اهمیت.

کمونیسست ها چگونه در مبارزات ملی - دموکراتیک شرکت می نمایند؟ بنابه فرمول بندی لنینی، یا متمایز ساختن خودشان و با درفش مستقل پرولتری و به قصد رهبری این مبارزات تا پیروزی نهایی برای برگزاری انقلاب سوسیالیستی. به این ترتیب، پیشبرد مبارزات ملی - دموکراتیک و تلاش برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین به مثابه وظیفه آتی انقلابی در خدمت گذار به وظیفه آتی انقلابی یعنی انقلاب سوسیالیستی قرار دارد.

علیرغم آنکه وظیفه انقلاب سوسیالیستی وظیفه آتی کمونیست ها است و وظیفه آتی عبارت است از وظیفه انقلاب دموکراتیک نوین (انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین)، اما استقلال کمونیست ها در اجرای وظیفه آتی انقلاب یک اصل خدشه ناپذیر است، زیرا که بدون تامین این استقلال تامین رهبری پرولتری بر انقلاب ملی - دموکراتیک ممکن نیست و عدم تامین رهبری پرولتری بر انقلاب ملی - دموکراتیک در هر حال حتی پیروزی کامل این انقلاب را ناممکن می سازد، چه رسد به گذار به مرحله بعدی یعنی انقلاب سوسیالیستی.

بناء، کمونیست ها در مبارزات ملی - دموکراتیک باید کمونیزم شانرا داشته باشند، درفش مستقل و هویت مستقل شانرا داشته باشند و متمایز بودن شانرا از دیگران نباید به فراموشی بسپارند. مائوتسه دون در این مورد در رساله "درباره دموکراسی نوین" می نویسد:

"... چه کسی نمی داند که حزب کمونیست در موضوع سیستم اجتماعی دوبرنامه دارد، برنامه آتی و برنامه آتی یا برنامه حداقل و برنامه حداکثر؛ این ها دو جزء از یک کل ارگانیک اند و به وسیله تمام سیستم ایدئولوژیک کمونیستی هدایت می شوند. آیا کمال بی عقلی نیست که دیوانه وار فریادبر می آورند که باید کمونیزم را "جمع" کرد."

خلاصه ، فعالیت ملی - دموکراتیک کمونیست های انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین . شکل عمده این فعالیت پیشبرد جنگ خلق است و درموقعیت و وضعیت فعلی حزب کمونیست ، پیشبرد فعالیت های تدارکی برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق .

از آن جایی که وظیفه عمده مرحله فعلی کار تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق ، " ساختمان و استحکام ساختمان حزب ... " است ، کمونیست ها باید عمدتاً برای اجرای همین مسئولیت شان فعالیت نمایند . ازین جهت در مرحله فعلی باید تمامی فعالیت های ملی - دموکراتیک - و بطریق اولی - فعالیت های کمونیستی ، باید تابع اجرای وظیفه عمده " ساختمان و استحکام ساختمان حزب ... " باشد .

درین چنین شرایطی که کمونیست ها مکلف اند عمدتاً بکار کمونیستی " ساختمان و استحکام ساختمان حزب ... " بپردازند ، فعالیت ملی - دموکراتیک آنان چه حالت و وضعیتی را بخود می گیرد؟

1- عمده بودن کار کمونیستی " ساختمان و استحکام ساختمان حزب ... " در مرحله فعلی مبارزه تدارکی برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق ، به این معنی نیست که کمونیست ها نباید اصلاً به فعالیت های ملی - دموکراتیک بپردازند . پیشبرد این فعالیت ها ضروری است و بدون آن کار " ساختمان و استحکام ساختمان حزب ... " با مشکلات و موانع جدی برخورد خورد . اما در عین حال ضرور است این نکته جدا مدنظر قرار گیرد که پیشبرد این فعالیت ها باید در خدمت کار " ساختمان و استحکام ساختمان حزب ... " باشد ، بعنوان یک فعالیت تابع پیش برده شود و بکار ساختمان حزب ضرر نرساند .

2 - اساس طبقاتی جبهه متحد ملی عبارت است از اتحاد کارگران و دهقانان ، امری که تامین آن بدون برپائی جنگ خلق و ایجاد مناطق پایگاهی انقلابی ناممکن خواهد بود . اما چنانچه درسطور قبلی این نوشته بیان گردید ، کمونیست ها در مرحله فعالیت تدارکی برای برپائی جنگ خلق نیز سایر نیروها و شخصیت های ملی - دموکرات تلاش خواهند کرد ، تلاشی که باید مبتنی بر مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیزم باشد و در جریان آن حق موجودیت تمامی جوانب شامل در اتحاد برسمیت شناخته شده و استقلال ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی شان رعایت گردد .

در جریان این تلاش ، حق آزادی عقیده و بیان برای تمامی جوانب شامل در اتحاد محفوظ بوده و ایجاد محدودیت در مورد آن ضد دموکراتیک است . گرچه در جریان این مبارزه مشترک ، متن اسناد مشترک مثل پلاتفرم ها ، اعلامیه ها و غیره بنابه موافقه تمامی مشمولین تدوین می گردد ، اما در مجموع فعالیت ها یک زبان مشترک بنام زبان دموکراتیک که همه باید مکلف باشند همیشه گفتنی ها و مطالب شان را بآن زبان بیان نمایند ، نباید وجود داشته باشد . چنین زبانی دموکراتیکی خود در اصل یک زبان ضد دموکراتیک است ، زیرا که برای بیان عقاید و نظریات محدودیت ایجاد مینماید و مانع می شود که تمامی نیروها و شخصیت ها و منجمله کمونیست ها و حزب کمونیست ، نتوانند نظریات شان را آزادانه و بدون قید و بند ارائه نمایند .

از جانب دیگر حق موجودیت ، صرفاً به معنی قبول موجودیت توسط دیگران درخفا نیست ، بلکه این حق شامل حق اعلام موجودیت نیز می باشد . در واقع باید گفت که جنبه عمده حق موجودیت عبارت است از حق اعلام موجودیت در فعالیت های ملی - دموکراتیک مشترک . آن فعالیت های مشترک که حزب کمونیست در آنها شامل باشد ، اما حق نداشته باشد که موجودیت و شمولیت خود در آن ها را اعلام نماید ، در واقع فعالیت های ضد دموکراتیکی در حق حزب کمونیست تلقی می گردد .

برعلاوه ، استقلال ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی نیز به معنی صرف قبول آن در خفا توسط دیگران نیست . این استقلال در جریان فعالیت های مشترک ملی - دموکراتیک که بر مبنای مواضع مشترک صورت می پذیرد ، عمدتاً بصورت تبلیغ و ترویج ویژگی ها و تمایزات مواضع کمونیست ها تبارز می یابد . به بیان دیگر استقلال ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی ، مستلزم حق طرح

و بیان مسایل مورد اختلاف با دیگران و اجرای عملکرد های ویژه مطابق به آنها ، در جریان فعالیت های مشترک می باشد .

این است مفهوم استقلال و عدم وابستگی در جبهه متحد، در شرایط و وضعیت فعلی حزب کمونیست .
3 – باتوجه به شعار " انقلاب ارضی " به مثابه شعار اساسی انقلاب دموکراتیک نوین ، با توجه به اتحادکارگران و دهقانان بعنوان پایه اساسی جبهه متحد ملی ، با توجه به استراتژی جنگ خلق ، با توجه به وظیفه اساسی فعلی تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق و با توجه به وظیفه عمده مرحله فعلی مبتنی بر این محور اساسی یعنی " ساختمان و استحکام ساختمان حزب ... " ، کار عمده ملی – دموکراتیک حزب کمونیست نه تنها در زمان برپانمودن جنگ خلق ، بلکه قبل از آن و در مرحله کار تدارکی نیز عمدتاً عبارت است از فعالیت ملی – دموکراتیک در میان دهقانان .
حزب کمونیست نمی تواند و حق ندارد که روی فعالیت های ملی – دموکراتیک در میان خرده بورژوازی شهری لنگر بیاندازد . البته این عرصه نباید کاملاً به فراموشی سپرده شود؛ اما باید فقط به اندازه اهمیتش به مثابه عرصه غیر عمده فعالیت های ملی – دموکراتیک به آن توجه مبذول گردد.

ادامه دارد

تسلیم شدن برای مردن

سرانجام " اسطوره مقاومت ملی " در حال تسلیمی جان باخت و تعدادی از یاران نزدیک تسلیم شده اش را نیز با خود یکجا به معدومیت کشاند. " اسطوره مقاومت ملی " ، لقبی بود که خط امامی های سابق در شان عبدالعلی مزاری تراشیده بودند و با درد و حسرت که تعدادی از باورباخته ها جنبش دموکراتیک نوین کشور در میام روشنفکران ملیت هزاره نیز آنرا باور کرده بودند و همچون آتش داغتر از آتش ، تبلیغ می نمودند .

اما چه شد که ناگهان حباب ترکیدوپهلوان پنبه عرصه کارزار غرب کابل علی الحساب به تسلیمی و ذلت تن داد، خود و تعدادی از پهلوان پنبه های هسسنگرش را به معدوم گاه انداخت و کل لشکر و حشم و خدمش را نیز به پرتگاه شکست و از هم پاشیدگی کامل؟

اولاً و قبل از همه باید گفت که عبدالعلی مزاری و حزبش نماینده ناسیونالیزم هزاره به مفهوم یک ملیت – حتی در قالب ناسیونالیزم ارتجاعی – نبوده و نیست بنیادگرای شیعه، این اساس ایدئولوژیک – سیاسی حزب عبدالعلی مزاری – ظرفی است که حتی ناسیونالیزم ارتجاعی هزاره را نیز نمی تواند در خود جای دهد. ناسیونالیزمی که این ظرف می تواند آنرا در خود جای دهد، یک ناسیونالیزم سکتاریستی است که فقط بخشی از ملیت هزاره – بخش پیروان مذهب جعفریه - را در برمی گیرد و برای دو بخش دیگر یعنی اسماعیلی ها و سنی ها نمی تواند گنجایشی داشته باشد .

عبدالعلی مزاری، برخلاف مسعود ، دوستم، گلب الدین ویا ملا عمر که به علت سنی بودن تقریباً کامل تاجیک ها ، از یک ها و پشتون ها توانسته اند پرچمدار ناسیونالیزم ارتجاعی مذهبی ملیت های شان باشند ، فقط توانست پرچم ناسیونالیزم ارتجاعی سکتاریستی جعفری را بردوش کشد ، پرچمی که هزاره های اسماعیلی و سنی که تقریباً نصف مجموع نفوس ملیت هزاره را تشکیل می دهند نتوانستند- و نمی توانند – در زیر آن جایی داشته باشند .

ناسیونالیزم هزاره بمتابه یک ملیت ، فقط می تواند آن ناسیونالیزمی باشد که تمامی بخشهای این ملیت را در برگیرد و این چیزی نیست مگر یک ناسیونالیزم سکولاریستی. اساساً نئوکراسی چه به عنوان یک سیستم ایدئولوژیک – سیاسی و چه به عنوان یک نظام حکومتی ، متضمن تفرقه و تشتت

هزاره ها و خلاف وحدت ملیتی آنها است . ازینجا است که هر ناسیونالیست هزاره کم از کم باید يك سکولاریست باشد .

عبدالعلي مزاری هرگز از شیعه بازی - بمفهوم جعفري آن - دست نکشید . او که زمانی آشکارا مي گفت " افتخار دارد اگر مزدور ایران خوانده شود" بدون هیچگونه توجهی احساسات ضد ایرانی هزاره ها ، مرجعیت جهانی خامنه ای برای شیعیان جعفري را رسماً و بعنوان به اصطلاح رهبر شیعیان جعفري افغانستان مورد تأیید قرار داد .

ازجانب دیگر تفاوت عبدالعلي مزاری خط امامی دیروزی و عبدالعلي مزاری امروزی بعنوان " اسطوره مقاومت ملی" صرفاً درین بود که او واعوان انصارش دیروز فقط روی ریسمان حکومت ایران بازی می کردند و امروز بازی با ریسمان آی . اس . آی و سی . آی . آی . را نیز در پیش گرفته بودند و نه تنها تومان بلکه دالر نیز خرج می کردند .

پایه اولیه زور و قوت حزب وحدت مزاری را در کابل خلقی ها و پرچمی هائی تدارکی دیده و سازماندهی کردند که نه تنها بمفهوم عام کشوری بلکه به مفهوم خاص ملیتی نیز خائنین ملی آشکار و عیانی بوده و هستند که دستان شان تا مرفق د ر خون فرزندان ملیت های مختلف کشور - منجمله ملیت هزاره - رنگین است . این روباه های پیش بلدگله های خرس قطبی که خود شان وارباب شان، وطن را به ویرانه مبدل کردند و مردمان وطن را بخاک و خون کشاندند و یا در اطراف و اکناف عالم به آوارگی انداختند ، تا آخرین نفس های زندگی مزاری ، یاوران و مشاوران نزدیکی باقی ماندند.

اکنون بعد از مرگ گزاری ، جانشین موقتش کریم خلیلی از ادامه " مشی مستقل ملی " حزب وحدت اسلامی حرف می زند . اما واقعیت این است که حزب وحدت مزاری ، نه در زمان حیات خودش و نه بعد از خودش دارای " مشی مستقل ملی " بوده و هست . نه تنها بنا به دلایلی که در سطور فوق بیان گردید، بلکه بدلیل عدم موضع گیری قاطع و روشن در قبال منافع ملی ملیت هزاره از یکجانب و موضع گیری نادرست و انحرافی علیه شوونیزم ضربت خورده طبقه حاکمه ملیت پشتون و شوونیزم نواخته طبقه حاکمه ملیت تاجیک از جانب دیگر.

مزاری و حزبش نه تنها نتوانست - و نمی تواند - برای حق تعیین سرنوشت ملیت هزاره مبارزه نماید ، بلکه در مورد خواست حقوق محدود فیدرالی نیز موضع روشن و قاطع نداشته و ندارد. به اصطلاح مطالبات ملیتی ای که این حزب همیشه روی آن اصرار داشته و دارد، سهم بیست و پنج فیصد در حکومت مرکزی و سهم مناسب در ادارات و ولایات دارای اهالی شیعه جعفري مذهب است. این مطالبات در عمل ناقض تقاضاهای گاه و بیگاه حکومت فیدرالی و متضمن قبول تقسیمات اداری فعلی ولایات کشور بوده و هست. اما مسئله صرفاً در حد اینگونه مطالبات نه بلکه عمیقتر از آن است.

حزب وحدت اسلامی از همان ابتدای تشکیل ، سیستم تشکیلاتی خود را بر اساس سیستم تشکیلاتی شورای اتفاق که مبتنی بر شش ولایت هزاره نشین بود استوار نکرد و در عوض سیستم تشکیلاتی سازمان نصر را که بر اساس تقسیم بندی ولایت سر کاری تنظیم شده بود برگزید این سیستم تشکیلاتی بخشهای مختلف هزاره جات را به مراکز ولایتی موجود فعلی متصل کرد و ذهنیت موجودیت مرکزی های ولایتی در داخل هزاره جات را که در طول سالهای جنگ مقاومت تا حدود معینی نزد هزاره ها شکل گرفته بود، مورد ضربت جدی قرار داده و از میان برد. این کار يك برتری جوئی ساده نصري ها برای تثبیت تفوق شان در حزب وحدت نبود بلکه به مفهوم واقعی کلمه يك خیانت محسوب می گردید، خیانتی در شمار خیانتهای بی شمار دیگر و مبتنی بر خط ضد انقلابی و ضد ملی حزب وحدت . حضرات در ولایت بازی های سروکاری شان آنچنان با اشتیاق و شادی پیش رفتند که حتی القاب شخص شانرا مطابق به آن عیار کردند: آیت الله مزاری، آیت الله غزنوی، آیت الله پروانی، آقای میدانی، فلانی بلخی و بهمانی بغلانی و حتی مثلاً " بهسودی میدانی " و

جاغوري غزنوي و غيره و غيره . اين حضرات كه امروز عليه " تشيع درباري " - صفتي كه به حزب وحدت اكبري و حركت اسلامي محسني اطلاق مي نمايند- آه وناله سر مي دهند ، خود شان تا چه حدودي از لحاظ سياسي درشكل دهی آن دخيل نبوده اند و مقدم برآن از لحاظ خط سياسي تاچه اندازه اي مي توانند خود ازین صفت مبرا باشند؟

درطرف مقابل نیز، مزاري و حزبش ، عمق تلاش شوونيزم ضربت خورده پشتون براي برقراري سلطه مجددش را نتوانستند وني مي توانند درك نمايند. به همین جهت مدتها براي گلب الدين و حزبش خدمت کردند و در سر پانگه داشتن اين نيروي درحال اضمحلال تا آن موقعي کوشيدند كه با شكل و شمایل ديگر و نام تازه " طالبان " سروسامان يافت . مزاري و حزبش اگر با امير غلجائي نسب همياري و همكاري مي کردند ، در مقابل سالاردراني نسب ، مرزهاي همكاري و همياري را نیز در نوردیدند و به سالار طالبان وحتي به نمايندگی از آن به ملا بورجان سابقا خلقي بيعت نمودند و فراتر از آن " ننگ و ناموس " نیز تسليم دادند (مزاري هميشه مي گفت سلاح ما ناموس ما است) . ازجانب ديگرمزاري و حزبش، شوونيزم نوخاسته تاجيك رافاشيزم سكتاريستي پنجشيري مي خواندند و مي خوانند. البته شكي وجود ندارد كه دردرون ساختارنظامي، سياسي و اداري سركار كابل، پنجشيري هاقدرت و قوت معيني دارند، همچنانكه دردرون ساختار سركار ظاهرشاهي و داود شاهي ، دراني ها و مشخصا محمد زائي هاقدرت و قوت بيشتري داشتند . اما همچنانكه آن قدرت نمي تواند گفته گلب الدين مبني برحاکميت خانداني و نه سلطه شوونيزم پشتون درگذشته را صحه بگذارد، موقعيت امروزي مرتجعين پنجشيري نیز شوونيزم تاجيك رابه سكتاريزم پنجشيري مبدل نخواهدکرد، آنها با توجه با اين امر كه بر خلاف مورد محمد زايي ها درراس قدرت – ولو بعنوان يك سمبول – يك بدخشي قرار دارد .

آنچه بر غرب كابل آمد ، نتيجه اجتناب ناپذير خط مزاري و حزبش از يكجانب و وحشت كوركورانه ارتجاع چند قطبي حاكم درمجموع از جانب ديگر بود . ميراثي كه خط مزاري و حزبش براي هزاره هاي كابل برجاي نهاد، قرار گرفتن در مقابل انتقام جوئي هاي كوركورانه و بي بندوباري هاي چپاولگرانه شوراي نظاري ها و سيافي ها است چرا كه اين خط و اين حزب خود بخش تفكيك ناپذيري از تاممي آن جنايات و ويرانگري ها و غارت گري هاي سه سال گذشته بوده است كه توسط باندهاي ارتجاعي گوناگون بر كابلين و برسايير وطن داران اعمال گرديده است .

" بحثي پيرامون مواضع ايدئولوژيك - سياسي سازمان پيكار... " كه بيان كننده مواضع " سازمان كمونيست هاي انقلابي ... " در رابطه با مباحثات كميته انسجام و وحدت در مورد سازمان پيكار بود، در سال 1369 در نشریه درونی " سازمان كمونيست هاي انقلابي ... " منتشر گردید . يك كاپي از سند مذکور در اختيار سازمان پيكار قرار داده شده اما عكس العمل آن سازمان سكوت و قطع را بطه با كمتيه انسجام و وحدت بود . براي اين كه مباحثات فعلي ما در مورد سازمان پيكار بهتر و روشنتر درك گردد، سند مذکور را ضميمه شعله جاوید شماره سیزدهم پخش مي نمايم . گرچه متن سند مذکور فعلا نیز در اساس مورد تائيد ماست ، اما ملاحظات معيني در مورد آن مي تواند وجود داشته باشد.

پيرامون

" يگانه مشعلدار صديق وراستين " ؟ !!

" سازمان پيكار براي نجات افغانستان " پس از يك سكوت تقريباً شش ساله ، مجدداً صدايش را بلند کرده و چهارمین شماره از نشریه " رستاخيز " را در ماه اسد 1373 سندی بنام " سازش و توطئه ابر قدرت هاي امپرياليستي و ارتجاع عليه جنگ مقاومت خلق و انقلاب كشور مادر چهارچوب قرارداد ژنو " انتشار داده بود. از آن پس، نه خروج قواي شوروي از افغانستان، نه انتقال قدرت از رژیم نجيب به رژیم اسلامي، نه جنايات بي شمار مرتجعین اسلامي و متحدین تازه مسلمان شده ي شان ، نه تجزيه و نابودي سوسيال امپرياليزم شوروي و بلوك امپرياليستي تحت رهبري اش و... هيچكدام نتوانست براي چند سال پيهم ، سكوت سنگين و معني دار " سازمان پيكار براي نجات افغانستان " را برهم بزند . حال كه باري اين سكوت، ولو بخاطر خالي نبودن عريضه و اعلام اين مسئله كه " بلي ! ما هم اينجا تشریف داريم " شكستنده شده و حرفها و گفتني هائي كه مي بایست درطي شش سال گذشته بيان مي شد ، همه و همه زده و شكسته يكي و يكبار كلوله شده و بادآباد انداخته شده است ، جا دارد كه آن را " با گوش هوش " بشنويم و با معيارهاي اصولي محك زنيم، ولو اينكه معلوم نباشد كه بنا به " سنت پيكاري " باز هم رستاخيزيان " چندوچندين سال سكوت و آرامش " باوقار " برقرار نخواهندكرد .

شماره چهارم " رستاخيز " (شماره اول دوره دوم) هويت و شكل و شمالي براي سازمان پيكار بيان و ترسيم مي نمايد كه اعجاب برانگيز است :

" سازمان پيكار براي نجات افغانستان ... يگانه مشعل دار صديق وراستين (م . ل . ا) بوده و است . " سرشت مشعلدار صديق وراستين ايدئولوژي پرولتري را دو چيز معين مي نمايد :

- 1 - درك درست و روشن از اصول عام ايدئولوژي پرولتري .
 - 2 - تطبيق اصولي و خلاقانه اصول عام ايدئولوژي پرولتري در شرايط خاص كشور خودي .
- برمبناي اين دو معيار ، مراحل مختلف حرکت ويا بي حركتي سازمان پيكار و اسناد مختلف آنرا مورد دقت و ارزيايي قرار مي دهيم تا ماهيت ادعائي " رستاخيز شماره چهارم روشن گردد.

برنامه و آئین نامه " سازمان پیکار برای نجات افغانستان "

رستاخیز شماره چهارم در صفحه (ب) پیش گفتار خود در مورد تاسیس سازمان پیکار می نویسد:
" ایجاد سازمان پیکار برای نجات افغانستان که در ماهیت خود يك سازمان پرولتري بود، ولي شرایط وجود حاکم موجب گردید که در ایجاد آن ، موازین دیالکتیکی آنگونه که لازم ایجاد يك سازمان که پاسخ گوی ضرورت های انقلابی باشد رعایت نگردید و در زمینه به عوض اینکه مرز بندی دقیق و روشن بین نظرات و افکار نوعی از شتاب زدگی شد که پیامد های این شتابزدگی همانا انحرافات و حتی خیانت های عده ای از افراد که در پروسه حرکتی سازمان تبارز یافت ... "

همچنان رستاخیز شماره چهارم در صفحه (8) خود چنین می نویسد :
بزرگترین دستاورد اولین کنگره مؤسس ، برنامه و آئین نامه سازمان بود. برنامه سازمان سند معتبرتئوریکی سیاسی است که پروسه حیاتی سازمان (استراتژی و تاکتیک انقلاب و بالاخره ایجاد دولت نوین که همانا دیکتاتور دموکراتیک خلق به رهبری پرولتاریا و یا بمثابة مرحله گذار به سوسیالیسم و ایجاد جامعه کمونیستی) را ترسیم و ارائه میکند ، که در روشنی آن سازمان می تواند به پیشبرد وظایف و مسئولیت های خویش توفیق یابد .

تدوین و ارائه يك برنامه انقلابی تنها وقتی میسر است که مبتنی بر واقعیت های عینی جامعه و جهان و درك قانون مندی حاکم بر ساختار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی عام جهان و بطور خاص کشور و یاجامعه مشخص، متکی باشد . برای رسیدن به يك چنین هدف بزرگ وقتی ممکن است که از اسلوب و متود های دیالکتیک ماتریالیستی استفاده شود . دید دیالکتیک ماتریالیستی که یگانه اسلوب علمی در جهت شناخت طبیعت، جامعه و تفکر انسانی است مارا قادر می سازد که نه تنها واقعیت عینی را آنطوری که هست ارائه نمائیم، بلکه عمدتاً راه تغییر و دگرگونی آنرا نیز فراگیریم. اولین کنگره سازمان پیکار با آنکه در خطوط عام باید چنین اسلوب علمی اعتقاد داشته و بر مبنای همین اعتقاد بود که ایجاد سازمان پیکار را به مثابه ضرورت تاریخی بحیث يك انترناتیوانقلابی مطرح، ولي در رابطه با اوضاع مشخص حاکم (تجاوز سوسیال امپریالیسم روس و قیام های خلق کشور ما علیه این تجاوز بیشرمانه و غارتگرانه از يك طرف و تسلط انحرافات ا پورتونیستی چپ و راست از طرف دیگر) نتوانست برنامه را ارائه نماید که واقعا پاسخگوي خاص انقلاب باشد. برنامه سازمان نواقص و کمبودهای داشت که این نارسائی ها در پروسه حرکتی سازمان درك و تشخیص گردید... "

مطالبی که در جملات فوق مطرح می گردد خلاصه اش اینست که سازمان پیکار برای نجات افغانستان ، از لحاظ اصول عام کاملاً درست و صحیح تشکیل گردید، اما از لحاظ تطبیق اصول عام با شرایط خاص کشور نتوانست برنامه را ارائه نماید که پاسخگوي خاص انقلاب باشد و برنامه اش نواقص و کمبودهای داشت . این که از يك جانب مطرح می شود که برنامه سازمان پیکار در رابطه با اوضاع مشخص کشور، واقعا پاسخگوي خاص انقلاب نبود ، ولي از جانب دیگر فقط به نواقص کمبودهای برنامه اذعان می گردد، باعث تعجب است . اما این مسئله بیشتر قابل تعجب است که رستاخیز شماره چهارم حتی در قالب يك جمله نیز بصورت مستند نمی تواند از اصولیت عام برنامه سازمان پیکار دفاع نموده و " نواقص و کمبودها "ی آن را در مسایل خاص انقلاب افغانستان نشانی نماید . باتوجه به همین مسئله می توان گفت که رهبری سازمان پیکار برنامه سازمان شان را فعلاً نیز در اختیار ندارند .

یکی از نکات جالب در جلسات کمیته انسجام و وحدت (در سال 1368) این بود که نمایندگی سازمان پیکار از نماینده هسته انقلابی کمونیست های افغانستان برای پیدا نمودن برنامه سازمان شان - که می گفتند در اختیار ندارند - طالب همکاری گردیده بود؟! پیکاری ها می گویند که علاوه بر برنامه تصویب شده توسط کنگره ، يك برنامه تسویدي نیز دارند که در سالهای 59 و 60 تهیه و تدوین گردیده و با رغم نواقص و کمبودهای برنامه اول درحلقات سازمانی مورد جروبحث قرار گرفته است، اما توسط کدام مجمع با صلاحیت سازمانی تصویب نشده است. این " برنامه " نیز متأسفانه در دسترس قرار ندارد، نه در دسترس ما و نه در دسترس خود پیکاری ها .

در جلسات کمیته انسجام و وحدت، نماینده هسته انقلابی، با توجه به عدم دسترسی نمایندگان سازمان پیکار و برنامه های تصویبی و تسویدي سازمان شان، از آن ها خواست که رئیس مطالب این برنامه هارا - اگر بخاطر دارند - بیان نمایند. تصویری که در مقابل این خواست نماینده هسته انقلابی توسط نمایندگان سازمان پیکار از برنامه های تصویبی و تسویدي سازمان شان ارائه گردید، يك تصویر ناروشن و گنگ و ابهام آمیز بود که حتی به اختصار نیز نمی توانست سیمای این اسناد " مفقودالثر " را بیان نماید . " وعده سرخرمنی " که مبنی بر تلاش آنها برای پیدانمودن برنامه های سازمان شان داده می شد، متأسفانه آنچنان قاطع و روشن نبود که بتوان امیدوار بود روزی و روزگاری چشمان مان با نور تابناک آن " اسناد معتبرتئوری سیاسی " روشن خواهند شد .

بامراجعه به سند " معیار های عضویت سازمان پیکار برای نجات افغانستان " که پیکاری ها آنرا آئین نامه سازمان شان می پندارند، در مورد برنامه سازمان پیکار به مسئله عجیبی بر می خوریم که اساساً موجودیت برنامه سازمانی را تحت علامت سوال قرار می دهد. قبول برنامه سازمانی يك معیار (شرط) اساسی برای عضویت در هر سازمان سیاسی محسوب می گردد . اما چنین شرط (معیار) اساسی در " اساسنامه سازمان پیکار " وجود ندارد و بصورت بسیار مشخص، قبول برنامه سازمانی بعنوان يك شرط عضویت در سازمان پیکار در آن درج نمی باشد. طرح مسئله عضویت به این صورت، حتی در صورتیکه برنامه سازمانی مدون و مرتب اصولی ای نیز وجود داشته باشد، موجودیت آنرا عملاً به يك چیز زاید مبدل می نماید، آنچنان که بودن نبود آن مساوی خواهد بود .

اینکه مدت بیشتر از پانزده سال از زمان تاسیس سازمان پیکار می گذرد . آیا اعجاب برانگیز نیست که سازمانی در طول این مدت زمان طولانی بدون اینکه قبول برنامه سازمانی شرط عضویت در آن باشد، بتواند به موجودیت خود ادامه دهد و از آن مهمتر اینکه ادعا داشته باشد که یگانه مشعل دار صدیق و راستین ایدئولوژی پرولتاری بوده و است؟

واقعیت اینست که تاسیس سازمان پیکار هم از لحاظ درک درست و روشن از اصول عام ایدئولوژی پرولتاری و هم از لحاظ تطبیق اصولی و خلاقانه اصول عام در شرایط خاص افغانستان، بصورت عمده طبق معیار های پایه ای کمونیستی صورت نگرفته بود.

در رابطه با تطبیق اصول عام با شرایط خاص کشور، پیکار ها خود در " رستاخیز " شماره چهارم اعتراف دارند که : در ایجاد سازمان پیکار موازین دیالکتیکی آنگونه که لازمه ایجاد يك سازمان که پاسخ گوی ضرورت های انقلابی باشد رعایت نگردید؛ مرز بندی دقیق و روشن بین نظرات و افکار نیرو های متشکل در سازمان صورت نگرفت و بجای آن باشتاب زدگی موجودیت سازمان پیکار اعلام گردید. درست بهمین علت بود که کنگره مؤسس سازمان پیکار نتوانست برنامه ای را ارائه نماید که در رابطه با اوضاع کشور واقعا پاسخ گوی خاص انقلاب باشد . اما برخلاف ادعای رستاخیز شماره چهارم ، ایجاد سازمان پیکار از لحاظ مواضع آن ایدئولوژیک - سیاسی نیز به صورت درست و اصولی، بآن صورتیکه لازمه يك سازمان مارکسیست - لنینیست -

مائونیست (آن وقت مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه) هست ، تحقق نیافته بود. بخش های متشکله سازمان پیکار که هر یک سوابق جداگانه و نظرات و پراتیک مبارزاتی خاص خود شان را در گذشته داشتند ، بدون اینکه از لحاظ برنامه‌ی و آئین نامه‌ی وی روی خطوط خاص و عام مورد لزوم به توافق برسند، کنگره سازمان پیکار را تشکیل داده و موجودیت این سازمان را اعلام نمودند . درین مورد، سازمان پیکار خود، سیزده سال قبل از انتشار شماره چهارم " رستاخیز" ، در صفحه نهم " رستاخیز " شماره سوم بسیار به روشنی و صراحت نوشته است که :

" ... وحدت های که در نتیجه مبارزه ناقص بوجود می آید استوار نخواهد بود. هر آن و هر لحظه مسایل لاینحل متباز و بنیاد این وحدت را در هم خواهد ریخت . مثال های چنین وحدت های ناقص و عاری از مبارزه اصولی را جنبش روشنفکری افغانستان زیاد در خود دیده است . وحدت سازمان جوانان مترقی، وحدت های گروه انقلابی، اخگروساما، منجمله وحدت سازمان خودمان و غیره که نمونه های برانزده از وحدت های غیر اصولی و فاقد مبارزه ایدئولوژیک عمیق می باشد... " .

بخاطر روشن شدن بهتر مسئله ، در اینجا قسمت های از بحث های نمایندگان سازمان پیکار در جلسات کمیته انسجام و وحدت با نماینده هسته انقلابی کمونیست های افغانستان ، نقل می‌گردد :

" تشکیل پیکار خطوط ایدئولوژیک سیاسی روشن نداشت و بصورت یک پروسه دیالکتیکی پیش رفت، در زمینه عجله صورت گرفت و نتایج آن دیده شد ... " . " ... بعد از طی پروسه یکساله ثابت شد که سازمان پیکار سازمانی نبوده که با یک خط درست و استحکام تشکیلاتی ایجاد شده باشد... " . " ... سازمان در رابطه با خطوط ایدئولوژیک - تشکیلاتی ابهامات داشته و تشکیل آن دیالکتیکی نبوده ... " . " ... بخش های تشکیل دهنده سازمان دیالکتیکی جمع نشده بودند ... " .

بدین گونه بوده که مواضع سازمان پیکار برای نجات افغانستان در رابطه با دو موضوع ایدئولوژیک بسیار مهم برای کل جنبش بین المللی کمونیستی و جنبش کمونیستی افغانستان ، یعنی رویونیوزم سه جهانی و رویونیوزم خواجه ای، نمی تواند بصورت درست و اصولی عیار گردد. باز هم به بحث نمایندگان سازمان پیکار در جلسات کمیته انسجام و وحدت رجوع می نمائیم :

" در برنامه سازمان پیکار موضع گیری همه جانبه و قاطع علیه تئوری سه جهان صورت نمی گیرد که یکی از ضعف های برنامه است و ضعف های دیگر هم وجود دارد. باتئوری سه جهان برخورد تحلیلی و همه جانبه صورت نگرفته و بمثابة تئوری ضد انقلاب دانسته نشده است ، بلکه بمثابة عامل تفرقه رویش بحث شده . "

" در رابطه با خواجه و خواجه ایزم سازمان پیکار موضع روشن و قاطع در اول (منظور در کنگره و در برنامه است) نداشته است ... " .

" پرابلم ما رد برنامه و جایگزینی برنامه انقلابی بجای آنست ... " .

از آنجایی که متأسفانه برنامه سازمان پیکار در دسترس قرار ندارد، بحث روی مندرجات آنرا فقط در همین حد و حدودی که پیکاری ها خود قبول دارند ، بناچار متوقف می سازیم . گرچه با توجه به مباحث اسناد معدود بعدی سازمان پیکار، در رابطه با برنامه، روی مسایل ایدئولوژیک - سیاسی مهم دیگری نیز می توان جر و بحث براه انداخت، ولی بهتر است که مباحث متذکره را درحین بررسی همان اسناد مشخص مورد ارزیابی و دقت قرار داد.

سند " معیار های عضویت در سازمان پیکار برای نجات افغانستان " که پیکاری ها همیشه بنام آئین نامه سازمان شان از آن یاد می نمایند، خوبی نشان می دهد که معیار های عام و خاص ایدئولوژیک و تشکیلاتی ای که بر مبنای آن سازمان مذکور ایجاد گردید، تاچه اندازه های بصورت بسیار عمیق و اساسی با معیار های پرولتری فاصله داشت است .

در صفحه اول و دوم سند " معیار های عضویت در سازمان پیکار برای نجات افغانستان " مطالب ذیل درج است :

" انقلاب اکتبر 1917 اولین تجربه م - ل در راه رهبری خلقهای تحت ستم بسوی آزادی و برابری بود . از آن پس تجارب متعدد خلقهای سراسر جهان بیش از پیش حقانیت م - ل را بعنوان تنها ایدئولوژی انقلابی و رهائی بخش خلقها باثبات رساند . چه بسا جنبش های انقلابی که بدلیل محصور بودن در پیله اندیشه ها و شیوه های خرده بورژوازی و عدم دسترسی و بکار بردن م - ل ، علیرغم دادن قربانی های فراوان دچار شکست شدند : تجارب نشان داده که بجز اندیشه کمونیستی هیچ اندیشه دیگری نمی تواند انقلابات آزادیبخش و پرولتری را به پیروزی رسانده و انسان را از بندگی و اسارت نجات بخشد .

و نیز آنهایی که کوشش می کنند با تهی کردن م - ل از مضمون ماتریالیستی آن و بکار گرفتن شیوه های عمل و سازماندهی غیر علمی و به زعم شان انقلاب خلق را به پیش برند هیچگاه این مدعیان دروغین انقلاب ، با چنین ایدئولوژی التقاطی قادر به رهبری انقلاب نبوده و سرانجام انقلاب را به شکست حتمی مواجه می سازند .

و نیز آنانی که م - ل را صرف درحرف قبول کرده و در پی تلفیق آن به شرایط مشخص جامعه خود نیستند، نیز نمی توانند با چنین برداشت ذهنی و دکماتیک از علم انقلاب، انقلاب را به پیروزی برسانند . تطبیق م - ل امریست همه جانبه و وسیع و ساحه ها و مراحل مختلف حرکت انقلابی و زندگی سازمان انقلابی را در بر میگیرد... "

" ... از آنجایی که از طرفی جنبش مارکسیستی - لنینیستی کشور ما مراحل اولیه رشد خود را طی می کند ... "

چنانچه ملاحظه می شود ، در جملات فوق صرفا از مارکسیزم - لنینیزم صحبت بعمل می آید در هیچ جای اندیشه مائودون مطرح نمی گردد. این امر ، علیرغم اینکه در ماده اول معیارهای عضویت در سند مذکور ، قبول مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون بعنوان اساس ایدئولوژیک سازمان ، شرط اول عضویت در سازمان پیکار دانسته می شود ، در خورتوجه و سزاواریست . آیا تصادفی است که در ماده اول معیار های عضویت قبول مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون بعنوان اساس ایدئولوژی سازمان پیکار مطرح گردد ، اما در عین سند بارها ایدئولوژی مورد قبول سازمان پیکار مارکسیزم - لنینیزم دانسته شود و هیچ گونه ذکری از اندیشه مائوتسه دون بعمل نیاید؟ نه خیر ، به هیچ صورت نمی تواند تصادفی باشد .

اصولا اگر به همان جملات اول سند " معیارهای عضویت سازمان پیکار... " بخوبی دقت نمائیم ، در می یابیم که درك سازمان پیکار ، نه تنها از ماهیت انقلاب اکتبر ، بلکه حتی از ماهیت ایدئولوژی کمونیستی نیز غلط و ناراست است .

" انقلاب اکتبر 1917 اولین تجربه م - ل در راه رهبری خلقهای تحت ستم بسوی آزادی و برابری بود . از آن پس تجارب متعدد خلقهای سراسر جهان بیش از پیش حقانیت م - ل را بعنوان تنها ایدئولوژی انقلابی و رهائی بخش خلقها باثبات رساند . "

درین هیچ جای شکی نیست که ایدئولوژی کمونیستی یگانه ایدئولوژی انقلابی و رهائی بخش است که خلقهای سراسر جهان را بسوی آزادی و برابری هدایت و رهبری می نماید. اما مقدم بر این و قبل از همه توجه و تکیه روی این مسئله ضروری و اساسی است که ایدئولوژی کمونیستی يك ایدئولوژی طبقاتی است ، ایدئولوژی ای است متعلق به انقلابی ترین طبقه اجتماعی در تاریخ بشریت یعنی پرولتاریا .

ایدئولوژی کمونیستی در اساس ایدئولوژی پرولتاریا است و نه ایدئولوژی خلقها که شامل اقشار و طبقات اجتماعی مختلف می گردد.

سند " معیار های عضویت سازمان پیکار ... " کمونیزم را نه ایدئولوژی پرولتاریا بلکه ایدئولوژی خلق ها می داند . درست به همین جهت است که انقلاب اکتبر را بمثابة انقلاب خلق های تحت ستم ارزیابی می نماید .

البته با پیروزی انقلاب اکتبر، خلقهای تحت ستم در داخل امپراطوری روسیه بسوی آزادی و برابری رهنمون شدند و همچنان مشوق بزرگ و نیزبشوانه بین المللی نیرومندی برای مبارزات سایر خلقهای تحت ستم درجهان بوجود آمد . اما انقلاب اکتبردراساس، انقلاب پرولتاری دریک کشور امپریالیستی بود و نه انقلاب آزادیبخش ملی (ملی - دموکراتیک) دریک کشور تحت سلطه امپریالیزم خارجی .

سند " معیار های عضویت در سازمان پیکار ... " ماهیت انقلاب اکتبر را بعنوان يك انقلاب پرولتاری (سوسیالیستی) در يك کشور امپریالیستی درك نمی نماید، بلکه آنرا بمثابة انقلاب خلقهای تحت ستم درنظر میگیرد . اساسا سند مورد نظر ما انقلاب جهانی را نه بمثابة انقلابی دارای دوماؤلفه یعنی انقلابات پرولتاری درکشورهای امپریالیستی و انقلابات ملی - دموکراتیک درکشورهای تحت سلطه ، بلکه بعنوان انقلابی دارای همان يك مؤلفه مد نظر میگیرد که انقلاب اکتبر نمونه پیروزمند آن است .

درواقع با توجه به همین بینش غلط و انحرافی ازماهیت ایدئولوژی پرولتاری و ماهیت انقلاب اکتبراست که سند " معیار های عضویت در سازمان پیکار ... " ضرورتی احساس نمی نماید که بصورت مشخص روی انقلاب چین - بمثابة نمونه و نقطه رجوع پیروزمند برای انقلابات آزادیبخش ملی - دموکراتیک خلقهای تحت ستم جهان ، منجمله خلقهای کشورما، انگشت بگذارد. ازین جهت همانگونه که نمونه انقلاب اکتبر برایش در سراسر نوشته ، بعنوان يك نمونه قابل ذکر و قابل تاکید، کافی و وافی است ، مارکسیزم - لنینیزم نیز کفایت می نماید زمینه ای برای طرح اندیشه مائوتسه دون باقی نمی ماند .

البته روشن است که برای حزب ما ، همانگونه که مارکسیزم و لنینیزم جهان شمول است ، مارکسیزم نیز جهانشمول بوده و مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم دریک کلیت واحد ایدئولوژی پرولتاری جهانی را افاده می نماید. لذا مائونیزم (آنوقت اندیشه مائوتسه دون) پدیده صرفا متعلق به کشورهای تحت سلطه نمی باشد. بحث موجود در رابطه با سازمان پیکار مطرح می گردد که چگونه و از چه زاویه ای به اندیشه مائوتسه دون کم توجه باقی می ماند .

خلاصه باید گفت که سند " معیار های عضویت سازمان پیکار ... " درك روشنی ازاین مسئله ندارد که مارکسیزم - لنینیزم به مرحله نوین مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون (وبه بیان دقیق ترامروزی مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم) ارتقاء و تکامل یافته است به همین جهت است که در چند جا از ایدئولوژی مورد قبول سازمان پیکار بصورت مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون نام می برد و در چندین جای دیگر صرفا بنام مارکسیزم - لنینیزم .

براساس همین کم توجهی به اندیشه مائوتسه دون است که سند " معیار های عضویت سازمان پیکار ... " درمورد استراتیژی مبارزاتی ساکت می ماند و خاموشی اختیار می کند .

سند مورد بحث ما ، ابتدایمجموعا (9) معیار را برای عضویت سازمان پیکار بر می شمرد و بعد در مورد هشت معیار آن توضیحاتی می دهد ، ولی در مورد معیار شماره سوم ساکت باقی می ماند . معیار شماره سوم چنین است : " استراتیژی و شیوه های کار سازمانی را قبول داشته باشد".

همانند مسئله مورد بحث قبلی راجع به حذف اندیشه مائوتسه دون از چندین جای مورد ضرورت، در اینجا نیز باید گفت که این سکوت و خاموشی در قبال استراتیژی مبارزاتی ، يك امر تصادفی و ناشی از فراموش کاری نمی باشد. واقعیت این است که سند مورد نظر ما، براساس مطالبی که قبلا در مورد ماهیت ایدئولوژی پرولتاری، ماهیت انقلاب اکتبر، اهمیت انقلاب چین برای انقلابات

خلفه‌های تحت ستم جهان و عدم درک ارتقای مارکسیزم - لنینیزم - به مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم (ولابد آنوقت مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون) بیاد داشتیم، اساساً نمی‌توانست روی استراتژی جنگ خلق به مثابه استراتژی مبارزاتی سازمان پیکار تکیه نماید. ازین جهت ناگذیر است معیار سوم برای عضویت در سازمان پیکار را بدون توضیح و تشریح بحال خود رها نماید.

اما تاآنجایی که به طرح مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون بعنوان اساس ایدئولوژی سازمان پیکار مربوط می‌گردد، نیز ناروشنی‌ها و یا درواقع عدم موضع‌گیری‌های بسیار اساسی و پایه‌ای درسند مورد نظر ما بچشم می‌خورد. برای اینکه مطلب بخوبی روشن گردد معیار شماره اول عضویت در سازمان پیکار و مطالب توضیحیه مربوط به آنرا در اینجا مکمل نقل می‌نمائیم:

" 1- قبول مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون بعنوان اساس ایدئولوژیک سازمان " 1- قبول مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون بمعنی اعتقاد سطحی بآن نیست. نامزد عضویت بایستی درک علمی از اصول اساسی مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون داشته باشد، در کلیه امور چه برخوردهای روزمره شخصی و چه در زمینه شعارهای سیاسی و تحقیقات سازمانی دارای دیدوشیوه عمل مارکسیستی باشد. این جهان بینی و شناخت صرف در برخورد طولانی نامزد عضویت حاصل می‌شود و برای تکمیل آن در زمینه تئوری بایست نامزد عضویت بتواند به سوال‌های که در زمینه اصول مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون مطرح می‌شود جواب دهد و قاطعانه برضد رویونیسم، عدم رویونیسم، خروشچفی و رویونیسم سه جهانی مبارزه کند."

طرح اینکه نامزد عضویت باید از اصول اساسی مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون درک علمی داشته باشد، بسیار عالی و بالااست، اما مادامی که سازمان پیکار خود بمثابة یک تشکیلات درک علمی از اصول اساسی مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون نداشته باشد، تقاضای داشتن معیار مذکور از نامزد عضویت، یک تقاضای بی‌پایه و بی‌اساس است. درسطور قبلی همین نوشته نشان داده شد که چگونه سازمان پیکار در موارد معین و مشخص از درک علمی اصول اساسی مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون عاجز است، و موارد معین دیگری نیز در لابلای کلمات و جملات مربوط به معیار اول عضویت بخوبی نمایان و روشن است.

درسند از مبارزه قاطع برضد رویونیسم صحبت بعمل می‌آید ولی صرفاً از رویونیسم خروشچفی و رویونیسم سه جهانی نام برده می‌شود و حرف هم از رویونیسم خواجه بمیان نمی‌آید، درحالیکه مواضع رویونیستی ضد مائوئیستی خواجه قبل از ایجاد سازمان پیکار توسط خواجه ایست‌های وطنی در میان جنبش کشور ما مطرح گردیده بود. عدم موضع‌گیری‌سند بر ضد رویونیسم خواجه، نه تنها موضع‌گیری ضد رویونیستی سازمان پیکار را در کل خدشه دار می‌سازد، بلکه نشان می‌دهد که موضع‌گیری علیه رویونیسم سه جهانی نیز در حد معینی مبتنی بر همان مواضع خواجه‌ای صورت گرفته است. این موضوع در مراحل بعدی پروسه حرکتی سازمان پیکار در موضع‌گیری‌های خواجه ایستی عده‌ای از رهبران مؤسس آن خود را نشان داد. در این جامشخص روی موضع‌گیری‌سند " معیارهای عضویت سازمان پیکار... " بر ضد رویونیسم خروشچفی درنگ می‌نمائیم. وقتی خوب دقت کنیم در می‌یابیم که این موضع‌گیری نیز یک موضع‌گیری روشن و قاطع و استوار اصولی نیست و در واقع باید گفت که خیانت اکثریت رهبران سازمان پیکار و تسلیم شدن‌های بعدی‌شان به سوسیال امپریالیست‌ها و رژیم دست‌نشانده‌شان در کابل، ریشه و مایه سازمانی خود را از همین موضع‌گیری ناستوار و ناروشن علیه رویونیسم خروشچفی درکنگره مؤسس سازمان پیکار می‌گیرد.

سند فقط در همان يك جاي كه قبلا نوشتيم از مبارزه عليه رويز يونيزم خروشچفي صحبت بعمل مي آورد و بس . درحاليكه ضروري ولازمي بود كه در موارد معين ديگري كه سند خود باب بحث را باز نموده است، عليه رويز يونيزم روسي - چه درشكل خاص وطني - سوسيال امپرياليزم شوروي و رژيم دست نشانده آن دركشور موضع گيري مي شد .

" معيار هاي عضويت سازمان پيكار ... " از پيروزي انقلاب اكتوبر صحبت بعمل مي آورد، اما از شكست انقلاب و احياي سرمايه داري در شوروي حرفي نمي زند . سند از دوانحراف افراد و نيروهاي كه ماركسيزم - لنينيزم را بعنوان ايدئولوژي شان مطرح مي نمايند اين چنين صحبت بعمل مي آورد:

1- تهی کردن ماركسيزم - لنينيزم از مضمون ماترياليستي آن و بكار گيري شيوه هاي عمل و سازمان دهی غير علمي

2 - قبول ماركسيزم - لنينيزم صرفا در حرف و عدم تلفيق آن باشرایط مشخص جامعه .
احتمالا ممكن است مورد اول متوجه " ساما " و " رهائي " و مورد دوم متوجه سازمان " اخگر " باشد . البته روشن است كه خلاصه كردن انحرافات ساما و رهائي و اخگر در فرمول بندي فوق بسيار نادرست است و مضافا اينكه انحرافات مذکور به مقدار زيادي اساسا متوجه خودسازمان پيكار نیز هست ، هم از لحاظ بكارگيري شيوه هاي عمل و سازماندهي غير علمي و هم از لحاظ عدم تلفيق اصول عام ايدئولوژي پرولتري با شرایط مشخص جامعه افغانستان ، كه آنرا بعدا نشان خواهيم داد .

آنچه در اینجا مد نظر ماست اين مطلب است كه سازمان پيكار به نوع جيبی در مورد رژيم دست نشانده سوسيال امپرياليزم شوروي و كمونيزم دروغين (رويز يونيزم) آن ساكت و خاموش است . يك سازمان مدعي كمونيزم چگونه مي تواند در ماه جدي سال 1358 ، يعني درست مدت چند روز قبل از لشكر كشي سوسيال امپرياليست ها به افغانستان و پس از سپري شدن مدت بيست ماه از كودتاي منحوس هفت ثور و موجوديت بالفعل حاكميت سياسي رويز يونيست هاي خلقي و پرچمي اينگونه در مبارزه عليه رويز يونيزم داراي قدرت حاكمه در كشور " مسامحه كاري و سهل انگاري نمايد ؟ " مسامحه كاري و سهل انگاري " ايکه درست سه روز قبل از لشكر كشي سوسيال امپرياليست ها به كشور هيچگونه نشانه و علامتي در مورد آن مشاهده نمي نمايد .

درواقع از درون همین " مسامحه كاري و سهل انگاري " ، خيانت اكثریت رهبران سازمان پيكار و تسليم شدن شان به سوسيال امپرياليست ها و رژيم دست نشانده آنها وبصورت بسيار مشخص " حزب عدالت دهقانان ، بيرون آمد .

" مسامحه كاري و سهل انگاري مذکور " در ماده پنجم معيار هاي عضویت و توضیحات پيرامون آن بخوبي هویدا است . براي روشن شدن بهتر مطلب ، ماده ششم وتوضيحيه مربوط بان را مكمّل نقل مي نمايم :

" داراي عزم استوار در آموختن و بكار بردن فن مبارزه با پوليس و مخفي كاري باشد " .
مبارزه با پوليس و پوليس سياسي و فن مخفي كاري بسيار گسترده و وسيع مي باشد . دقيقا با وسعت اصول وتاكتيك هاي كه پوليس و نيروهاي امنيتي دشمن هر روز كشف و در مبارزه با انقلابيون و پيشروان خلق بكار مي برد . فرد بايست داراي استعداد درك و كشف شيوه كار و عمل نيروهاي پوليسي و امنيتي دشمن و تبارز عكس العمل هاي مناسب در برابر آنها باشد . اين استعداد بطور غريزي در افراد نهفته نيست ، ما معتقديم هر كسي كه قادر به تميز خلق و دشمن خلق باشد و مصمم به مبارزه با دشمن خلق قرار گرفته و در جبهه خلق است داراي استعداد هاي فوق مي باشد .
بعبارت ديگر قادر است خود را آنچنان آموزش دهد كه در هر مورد با ايجاد عكس العمل هاي مناسب در برابر شيوه هاي پوليسي دشمن كلييه زحمات و فعاليت هاي آنان را بي اثر نمايد . كسب فن

فوق (فن مخفي كاري) و مبارزه با پوليس سياسي نياز به ممارست و پيگيري دائمي دارد . بايد هرگونه نوآوري در شيوه هاي كار و برنامه هاي پوليس را مد نظر داشته ، تغييرات آنرا كشف کرده و در برابر آن پادزهر مناسب تشریح کرد، تار عایت اصول فوق بصورت خصوصیت عادي و خود بخودي انقلابي شود . درکسب آموختن فن مخفي كاري و مبارزه با پوليس دشمن نظم و پيگيري دو اصول طلايي مي باشد .

ليبراليزم و پراگنده كاري دودشمن عمده و نابود كننده دريادگيري مخفي كار و فن مبارزه با پوليس دشمن است . "

(ص 6 و 7 سند " معيارهاي عضویت سازمان پيكار ... ")

چنانچه ملاحظه مي گردد از پوليس دشمن بصورت گنگ و مبهم زياد صحبت بعمل مي آيد، اما اين موضوع بسيار مهم به فراموشي سپرده مي شود كه پوليس سياسي رژيم حاكم به مثابه يك رژيم دست نشانده سوسيال امپرياليزم شوروي ، مستقيماً توسط متخصصين كا . جي . بي . سازماندهي مي شود و افراد آن حتي در داخل " شوروي " تحت تعليمات و آموزش هاي بسيار دقيق قرار مي گيرد و از همه مهمتر اينكه كل شبكه پولييسي رژيم تحت فرماندهي كا . جي . بي . كار و فعاليت مي نمايد و بهمين جهت مبارزه عليه پوليس سياسي رژيم در عين حال مبارزه عليه كا . جي . بي . بي نيز شمرده مي شود .

اگر مبارزه با پوليس و مخفي كار صرفاً در ماده ششم معيار هاي عضویت درج مي شد . ولي تحت شماره پنجم در بخش توضيحات ، پيرامون آن تشريحاتي ارائه نمي گرديد، " فراموش كاري" فوق الذكر قابل توجه بود . اما مادامي كه مسئله مذکور توضيح داده مي شود ، ولي در مورد موضوع بسيار مهم مبارزه عليه كا . جي . بي و شيوه هاي عملكرد و سازماندهي آن كه اساس تعليمات پوليس سياسي رژيم دست نشانده سوسيال امپرياليست ها را مي سازد، صد درصد سكوت و خاموش رعایت مي گردد، بايد موضوع را بعنوان يك قضيه جدي در نظر گرفت .

بايد بخاطر داشت كه اكثريت رهبران مؤسس سازمان پيكار ، آشكاراً در پهلو ي رژيم دست نشانده و سوسيال امپرياليست هاي متجاوز و اشغالگر قرار گرفته و بصورت خائنين كاملاً آفتابي خود را نشان دادند، كه در اين مورد رستاخيز شماره چهارم نيز مطالب و مسائلي را به بحث گرفته است . اما علاوه بر اين خائنين آفتابي ، يك تعداد ديگر از افراد رهبري سازمان پيكار نيز بقول خود شان بعنوان يك تاكتيك وارد تعهداتي براي همكاري با رژيم دست نشانده و در واقع با سوسيال امپرياليستها گرديدند كه رستاخيز شماره چهارم درين مورد نه تنها سكوت اختيار نموده ، بلكه بصورت مستقيم و يا غير مستقيم به تعريف و تمجيد و قدرداني از آنها نيز پرداخته است . مثلاً فرد مفقود الاثر كه بنام " پرويز " ياد شده است و يا مثلاً يكي ديگري از رهبران سازمان پيكار كه مدت زمان اندكي بعد از ايجاد سازمان پيكار ، غرض تبريكي به " حضور " بريك كارمل " شرفياب " گرديده بود تا فرصتي براي تنفس بوجود بياید ؛ تبريكيه اي به مناسبت اشغال كشور توسط ارتش متجاوز سوسيال امپرياليزم شوروي يعني تبريكي بمناسبت اسارت كشور و فرصتي براي يك تنفس ننگين يعني يك تنفس تسليم طلبانه !! ؟

حال سند " معيارهاي عضویت سازمان پيكار... " را در رابطه بامسئله سازماندهي و شيوه هاي كار سازمانی مورد ارزيابي قرار مي دهيم . سند ، خود درين مورد چنين مي گوید:

" تطبيق م - ل امريست همه جانبه وسيع و ساحه ها و مراحل مختلف حركت انقلابي و زندگي سازمان انقلابي را در بر مي گيرد .

يكي از ساحه ها ويكي از مهمترين آنها سازماندهي و شيوه ها كار سازماندهي است . اگر ما نتوانيم شيوه هاي ليبراليستي و انارشيوستي سازماندهي را به شيوه هاي انقلابي م - ل بدل نمايم، اگر نتوانيم معيارهاي صحيح و انقلابي برا ي عضویت تعيين نمايم و اگر درزمينه تطبيق

معیارهای تعیین شده برخورد قاطع و بی گذشت نداشته باشیم ، هیچگاه از حدود يك سازمان شبه انقلابی، از حدود مجمع و محافل دوستانه یکرنگ و یکدل فراتر نخواهیم رفت . "

(ص اول و دوم سند مذکور)

بر اساس بیانات فوق ، بایدگفت که اگر کنگره مؤسس سازمان پیکار در امر سازماندهی و شیوه های کار سازماندهی، با طرد شیوه ها لیبرالیستی و انارشستی به شیوه ها سازماندهی انقلابی پرولتری دست نیافته باشد، سازمان پیکار فقط می تواند يك سازمان شبه انقلابی و يك محفل دوستانه تلقی گردد و نه يك مشعلدار صدیق و راستین ایدئولوژی پرولتری ، آنگونه که رستاخیز شماره چهارم ادعا نموده است .

پیکاری ها عموماً از سند " معیارهای عضویت سازمان پیکار ... " بعنوان آئین نامه سازمان شان یاد می نمایند. انسان واقعا حیرت می نماید که چگونه افرادی که حتی يك درك و فهم کلی و عمومی از يك آئین نامه سازمانی ندارند جرئت می نمایند که دور هم جمع شده و کنگره ای برای تاسیس يك سازمان سیاسی پرولتری تشکیل دهند و سازمانی را بوجود بیاورند که سند " معیارهای عضویت... " آئین نامه آن محسوب می شود ؟ !!

این " آئین نامه سازمانی " نه ماده بنام معیارهای عضویت دارد که در مورد هشت ماده آن توضیحاتی داده شده و يك ماده آن بدون توضیح و تفسیر بحال خودرها شده است . درین " آئین نامه سازمانی " نه اصول تشکیلاتی معلوم اس ، نه ساختمان تشکیلات روشن است ، نه حدود صلاحیت ها ، مسئولیت ها و وظایف در آن معین و مشخص شده و نه چگونگی مکافات و مجازات اعضا مستحق مکافات و سزاوار مجازات در آن درج می باشد . آیا سازمانی ك مبدا و اساس تشکیلاتی آن بر چنین آئین نامه ای استوار باشد ، غیر از يك جمع انارشست و لیبرالیست چیز دیگری می تواند باشد ؟ متأسفانه هنوز که هنوز است، پیکاری ها ازین سند بی دست و پا و سرگردن بنام آئین نامه سازمانی شان یاد می نمایند و آنرا از جمله بزرگترین دستاورد اولین کنگره مؤسس سازمان " شان می دانند . رستاخیز شماره چهارم درین مورد در صفحه هشتم خود می گوید:

" بزرگترین دستاورد اولین کنگره مؤسس ، برنامه و آئین نامه سازمان بود ... "

جالب اینجا است که رستاخیز شماره چهارم در مورد برنامه سازمان پیکار به نواقص و کمبودها اعتراف می نماید، اما در مورد آئین نامه هیچ چیزی نمی گوید، گو اینکه هنوز هم باید درست مورد تأیید باشد !!!

" آئین نامه سازمان پیکار " نه شرط (معیار) برای عضویت در سازمان مطرح می نماید:

" 1 – قبول مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون به عنوان اساس ایدئولوژیك سازمان .

2 – تحلیل مشخص از اوضاع اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی جامعه و جهان داشته باشد و نیروهای انقلاب و ضدانقلاب به ترتیب اهمیت برایش مشخص باشد .

3- استراتژی و شیوه های کار سازمانی را قبول داشته باشد .

4 - حرفه ای باشد

5 – انتقاد و انتقاد از خود را فعالانه بکار برده و دائماً با خصوصیت بورژواآبانه مخصوص لیبرالیزم در خود و رفقا مبارزه کند .

6 – دارای عزم استوار در آموختن و بکار بستن فن مبارزه با پولیس و مخفی کاری باشد.

7 – قبول اصل سانترالیزم دموکراتیک در فرماندهی و تأمین و بکار بردن فعالانه آن .

8 – گذشتاندن يك دوره کارتوده ای برای افرادی که بکارهای فکری اشتغال دارند .

9 – فعالیت در یکی از کمیته های سازمان و پرداخت حق العضویت . "

(ص 2 و 3 سند " معیارهای عضویت سازمان پیکار ... ")

بایقین کامل می توان بیان داشت که از ابتدای موجودیت سازمان پیکار تا حال ، نه تنها یکایک اعضای این سازمان از اعضای عادی گرفته تا اعضای رهبری سازمان مذکور ، بلکه خودسازمان پیکار در کلیت خود بمثابة يك سازمان هیچوقت نتوانسته معیارهای نه گانه مندرج در سند را با آن توضیحاتی که پیرامون آنها داده می شود ویا نمی شود، پوره نماید .

مثلا به قسمتی از توضیحات ماده اول توجه نمائید :

" 1- قبول مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون به معنی اعتقاد سطحی به آن نیست . نامزد عضویت بایستی درك علمی از اصول اساسی مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون داشته باشد، در کلیه امور چه برخورد های روزمره شخصی و چه در زمینه کار های سیاسی و تحقیقات سازمانی دارای دید و شیوه عمل مارکسیستی باشد ... "

(ص 3 سند مذکور)

و یا مثلا توضیحات ماده دوم را در نظر بگیریم :

" 2 – یعنی اینکه نامزد عضویت در مورد شناخت اقتصادی – اجتماعی افغانستان، روابط طبقاتی، شیوه تولید و میزان نفوذ امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم و همچنان گروه های سیاسی کشور و خط مشی آنها، انحرافات رایج در بین آنها اطلاعات کافی داشته باشد و در رابطه با این اطلاعات موضع روشنی اتخاذ کند، این موضع نباید با موضع سازمان متضاد باشد. " (ص 4 سند مذکور)

مسئله این نیست که معیار های مذکور بسیار عالی اند و باید سطح آنها پائین آورده شود، بلکه مسئله این است که معیار های که برای نامزد عضویت در نظر گرفته شده ،کنگره مؤسس سازمان پیکار خود نتوانسته بآنها دسترسی پیدا نماید. مثلا بصورت مشخص سه معیار اول و دوم و سوم را مد نظر قرار می دهیم .

1 – درك علمی از اصول اساسی مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون ، دید و شیوه عمل مارکسیستی در کلیه امور شخصی و سیاسی :

در صحبت های قبلی بحث حاضر دیدیم که سند " معیار های عضویت سازمان پیکار ... " حتی بالای اندیشه مائوتسه دون تاکید جدي و اساسی ندارد چه رسد به اینکه اصولی اساسی آنرا بصورت علمی درك نموده و روی آن ایستادگی نماید . بهمین جهت سند ، خود شیوه عمل مارکسیستی (مارکسیستی – لنینستی – مائوتستی ، آنوقت مائوتسه دون اندیشه) ندارد.

2- اطلاعات کافی و موضع روشن در قبال اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه و جهان ، روابط طبقاتی جامعه ، میزان نفوذ امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم ، گروه های سیاسی کشور و خط مشی آنها و انحرافات رایج در بین آنها .

کنگره مؤسس سازمان پیکار: الف – هیچگونه تحلیلی از اوضاع جهانی در آنوقت ارائه نداده است. ب – در رابطه با اوضاع مشخص بنابه اعتراف خود رستاخیز شماره چهارم نتوانسته برنامه ارائه نماید .

ج – هیچگونه تحلیل طبقاتی از جامعه افغانستان بعمل نیآورده است .

د – نتوانسته میزان نفوذ امپریالیزم بویژه سوسیال امپریالیزم را به خوبی درك نماید . چنانچه قبلا گفتیم حضور کا . جی . بی را در افغانستان احساس نمی نماید و حتی بالاتر از آن روی نفوذ سوسیال امپریالیزم در کشور تاکید ویژه بعمل نمی آورد .

ه – مبارزه علیه رویونیوم برسر قدرت را در خط اول مبارزاتی سازمان پیکار قرار نمی دهد و فقط دريك سطح عام ، مبارزه علیه رویونیوم خروشچفی را مطرح می نماید، آنهم در سطح مبارزه علیه رویونیوم سه جهانی .

و – علیه رویونیوم سه جهانی بصورت عام و علیه رویونیوم گروه انقلابی (سازمان رهایی) بصورت مشخص موضع روشن ، قاطع و همه جانبه ندارد .

ز - از رویزیونیزم خواجه بصورت عام و از رویزیونیزم خواجه ایست های وطنی بصورت خاص اصلا به درک و فهمی دست نیافته است .

3 - قبول استراتژی و شیوه های کارسازمانی .

سند ، نه در مورد استراتژی سازمان پیکار روشنی می اندازد و نه شیوه های کارسازمانی آن را توضیح و تشریح می نماید . در نتیجه مشخص است که برای خود کنگره مؤسس سازمان پیکار و همچنان برای سند مورد بحث ما ، هم استراتژی سازمان پیکار و هم شیوه های کارسازمانی آن ناشناخته و نامعلوم است .

گذشته از مباحث فوق ، آنچه را که سند در مورد (9) معیار مطرحه خودش مطرح می نماید، به نحو عجیب و غریبی انحرافی و گمراه کننده است :

" از آن جایی که از طرفی جنبش مارکسیستی - لنینیستی کشورمان مراحل اولیه رشد خود را طی می کند و تقریباً هیچگونه معیارهای مارکسیستی آزمون شده در شرایط مشخص کشورما وجود ندارد و از طرفی دیگر جنبش و سازمان های انقلابی رشد می نمایند ، نمی تواند یک سلسله معیار های عضویت را برای مدت نامحدود بکار برد . بنابراین معیارهای که برای عضویت در سازمان تعیین می شوند ، جنبه موقتی داشته و می توان بعد از یک دوره نه چندان کوتاه و آزمایشی در صورت لزوم تغییراتی در آن وارد کرد . " (ص 2 سند مذکور)

برخلاف نظر مطرح شده در جملات فوق ، معیار ها یا شرایط عضویت چیزهای نیستند که فقط از بومه آزمون در شرایط مشخص کشور بوجود بیایند . این معیارها (شرایط) در اساس بین المللی اند و نه ملی و کشوری . مفهوم حزب لنینی بصورت عام ، در اساس یک مفهوم بین المللی است و بخش جدایی ناپذیری از لنینیزم . بصورت خاص آنچه را که لنین در کنگره حزب سوسیال دموکرات روسیه در مقابل طرح انحلال طلبانه مارتف ، مبنی بر ضرورت عضویت در یکی از سازمان های حزبی برای هر عضو حزب ، بیان نمود ، برای تمامی سازمان ها و احزاب مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی یک معیار (شرط) برای عضویت است و اعتبار بین المللی دارد .

مقدم بر آن ، قبول برنامه و آئین نامه تشکیلات (سازمان یا حزب) حتی برای مارتف نیز یک شرط اجتناب ناپذیر بود ، زیرا که این شرط اساس ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی عضویت یک فرد در تشکیلات سیاسی اعم از کمونیست ، رویزیونیست ، اسلامی ، لیبرال ، ناسیونالیست ، فاشیست و غیره است . یعنی یک شرط (معیار) مورد قبول تمامی تشکلات سیاسی در سطح تمامی جهان .

سازمان پیکار ، البته فعالیت در یکی از کمیته های سازمان را بعنوان معیاری برای عضویت افراد بر شمرده و ازین بابت معیار لنینی تشکیلات را گویا رعایت کرده است . اما متأسفانه اولین شرط ، یعنی قبول برنامه سیاسی سازمان را که در واقع مهمتر و اساسی تر از عضویت در یکی از کمیته های تشکیلات است - آنچنان مهم و اساسی که حتی مارتف نیز نتوانسته بود آنرا نادیده بگیرد - آنچنان به فراموشی می سپارد که واقعا مایه تعجب فراوان است . این کار به معنی این است که یک سازمان سیاسی اعلان نماید که برنامه ای ندارد و اگر هم داشته باشد ، قبول آن شرط عضویت در سازمان مذکور نیست !! ؟

طرح مطلب فوق به هیچ وجهی به مفهوم این نیست که سازمان ها و احزاب ، در کشورهای مختلف از لحاظ تشکیلاتی تفاوت های باهم نخواهند داشت ، یقیناً چنین تفاوت های وجود خواهند داشت ، اما این تفاوت ها ، تفاوت های خاص خواهند بود و علیرغم موجودیت آنها ، تمامی سازمان ها و احزاب مارکسیست - لنینیست - مائونیست از لحاظ اساس تشکیلاتی ، دارای اساس واحد مورد قبول در سطح بین المللی می باشند .

در واقع بر مبنای همین دید غلط ، مبنی بر عدم موجودیت هیچگونه معیار تشکیلاتی آزمون شده در افغانستان است که سند مورد بحث ما ، (9) معیار مطرحه اش را معیار های موقتی و آزمایشی

اعلام می نماید که در صورت لزوم می توان تغییراتی در آنها وارد کرد ، منجمله در معیار شماره اول یعنی " قبول مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بعنوان اساس ایدئولوژیک سازمان . " با توجه به اینکه مرجع صاحب صلاحیت برای وارد کردن تغییرات مورد لزوم در معیارها، بکلی نامعلوم و ناشناخته است، می توان بخوبی دریافت کرد ریشه و مایه حالت اسفبار تشکیلاتی سازمان پیکار در طول زمان موجودیت پانزده ساله اش، در کجا است .

باتوجه به همین بحث مختصری که در مورد برنامه و آئین نامه سازمان پیکار مطرح گردید، می توان با قاطعیت گفت که مواضع فیصله شده توسط کنگره مؤسس سازمان پیکار ، بخشی از مواضع مسلط انحرافی برکل جنبش کشورما در آن وقت بوده و به هیچ وجهی یک خط اصولی در تقابل با دو انحراف راست و " چپ " را نشان نمی دهد .

رستاخیز شماره سوم

متأسفانه شماره های اول و دوم " رستاخیز " در دسترس ما قرار ندارد . پیکاری ها خود نیز در زمان فعالیت کمیته انسجام و وحدت دو شماره متذکره شانرا در اختیار نداشتند و به نظر می رسد که فعلاً نیز چنین است ، زیرا که در " رستاخیز " شماره چهارم هیچ موردی از نقل مطالب مندرج درین دو شماره نشریه به مشاهده نمی رسد . به این ترتیب مجبوریم فقط به بررسی رستاخیز شماره سوم اکتفاء نمائیم .

ایدئولوژی کمونیستی درونی ، برآمد

دموکراتیک ، پوشش اسلامی :

یک نکته درخورتوجه در زمان انتشار شماره های اول ، دوم و سوم نشریه " رستاخیز " این است که این نشریه بعنوان نشریه درونی سازمان پیکار منتشر می گردد و ارگانی بود برای پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک درونی . چنانچه این مطلب در صفحه اول شماره سوم " رستاخیز " در پاراگراف دوم مقدمه آن ذیلاً مطرح گردیده است :

" رفقای رزمنده ! جریده رستاخیزارگان نشراتی مرکزی وانعکاس دهنده نظریات کلیه رفقای وابسته به سازمان به منظور تحکیم وحدت اصولی و پیاده نمودن مبارزه ایدئولوژیک (روی مطلب استراتژی و تاکتیک تمامی سازمانها دربراه انداختن انقلاب افغانستان ومسایل عام مارکسیزم و پاره ای مسایل دیگر) برای هر دو ماه منتشر میگردودواز شما رفقای رزمنده تقاضا میبرد که سهم گیری خود را باارائه نظریات واعتقادات سالم و پیشنهادات طی مقالات ابرازبدارید تا باشد باین ترتیب وحدت سازمانی رادریک نیروی متشکل ویکپارچه که مبارزه ایدئولوژیک،اصل انتقاد وانتقاداز خودوپافشاری روی اصول رااساس قرار داده بنیاد گذاریم وبه دژ شکست ناپذیر بدل گردیم " درست بهمین جهت بود که شماره های اول ، دوم و سوم " رستاخیز " در زمان انتشار شان ، صرفاً بصورت درونی در میان روابط سازمان پیکار پخش می گردید و در اختیار غیر پیکاری ها قرار داده نمی شد .

اما پس از آنکه دیگر رستاخیز از نشر بازمانده بود(بعداز سال شصت) پیکاری ها شماره سوم آنرا معه " معیار های عضویت سازمان پیکار " (که آن نیز تا همان موقع یک سند صرفاً درونی سازمان پیکار تلقی می گردید) در واقع به خاطر نوعی سند کشی برای ارائه مواضع شان به دیگران، در خارج از کشور بیرون برده و کم وبیش در خارج از روابط سازمانی شان پخش کردند . ولی حال می بینیم که در تذکر مختصر هیئت تحریریه رستاخیز ، قبل از پیشگفتار ، سیمای نشریه مذکور به گونه دیگر ترسیم می گردد. این مطلب را نقل می نمائیم :

" تذکر : رستاخیز که بعد از شماره سوم بنابر عوامل بازدارنده برای مدت طولانی از نشر بازمانده بود، اینک بنابر فیصله کنفرانس سرتاسری سازمان بحیث ارگان مرکزی تئوریک - سیاسی سازمان به نشر دوباره خویش آغاز می نماید . اعتقاد بر اینست که آغاز نشر مجدد آن نه تنها در روابط به پیشبرد وظایف تئوریک - سیاسی سازمان و جیبه خویش را پیش برده بلکه برای جنبش کمونیستی کشور نیز خدمتی در جهت آموزش و پرورش افکار کمونیستی انجام دهد . هیئت تحریریه " .

این مغالطه بخاطری صورت می گیرد که روی یک موضع بسیار مشخص مربوط به موضع گیری سازمان پیکار از ابتدای تشکیل تا سال شصت (انتقال بخارج) پرده انداخته شود و آن اینست که در طول این چند سال ، به اصطلاح کمونیزم سازمان پیکار همانند باصطلاح کمونیزم " ساما " یک کمونیزم درونی است و برآمد بیرونی ندارد . البته بین " کمونیزم درونی " پیکار و " کمونیزم درونی " ساما این قدر تفاوت وجود دارد که اولی در درون بصورت مکتوب و بنام سازمان است و دومی صرفاً شفاهی سازمان پیکار در طول این چند سال هیچگونه موضع کمونیستی ای بصورت مستند در سطح جامعه که چه ، بلکه حتی در سطح وسیع صفوف شعله ای ها نیز اتخاذ نکرده و به پخش اسناد آن مبادرت نورزیده است .

دلیل این نوع حرکت را رستاخیز شماره سوم این چنین بیان می نماید :

" ما عقیده داریم که در مورد اعضای سازمان و توده های مردم باید روش و شیوه های متفاوت آموزشی و پرورشی بکار گرفته شود یعنی اعضای سازمان از طریق ارگان مرکزی پرورش سوسیالیستی ببینند و توده های مردم از طریق ارگانهای دموکراتیک آموزش دموکراتیک و ملی بیابند . "

باین ترتیب آموزش و پرورش کمونیستی (بقول جریده سوسیالیستی) بیک امر صرفاً درون سازمانی مبدل می گردد در نتیجه مباحثه پیرامون مواضع سایر سازمان ها بجای اینکه یک حالت فعال جنبش را بخود بگیرد بیک امر درون سازمانی تبدیل می شود . از جانب دیگر برای توده های مردم صرفاً آموزش دموکراتیک و ملی باقی می ماند . البته در این آموزش نیز " رستاخیز " شماره سوم نمی خواهد " دگماتیک " برخورد نماید بلکه خواهان وضع تاکتیک های مشخص نظر به " خواست جامعه " می باشد :

" البته امیدواریم رفقا بدین وسیله برداشت نکنند که شکل برخورد ما به پدیده ها دگماتیکی است بلکه خواستار وضع تاکتیک های مشخص نظر به خواست جامعه می باشیم ، زیرا تطبیق خلاف تئوری با عمل را خواهیم ، لذا با استفاده از تاکتیک های وضع شده خواست توده ها را پالش داده و از سطح ملی به سطح دموکراتیک ارتقاء دهیم ... " (ص 23 ، رستاخیز شماره 3)

در رابطه با پالش خواست توده ها از سطح ملی به سطح دموکراتیک ، " رستاخیز شماره سوم " موقف جالبی دارد که در صفحه 20 و 22 خود بیان می نماید:

" البته رفقا بر ما خرده خواهند گرفت که امروز نمی شود از انقلاب ملی - دموکراتیک سخن گفت زیرا مفاهیم سوسیالیسم ، مارکسیسم و ازین قبیل دیگر همه مسخ شده اند . ما هم با آنها همنا بوده می گوئیم که البته مفاهیم و اصلاحات توسط باند مزدور خلق و پرچم به استهزا گرفته شده مگر ما که مانند این باندهای عوام فریب و خائن به ملت، انقلاب را صرفاً در چوکات و مفاهیم و اصطلاحات پیاده نمی کنیم بلکه تطابق تئوری با عمل را خواهیم و می توانیم به عوض انقلاب ملی دموکراتیک انقلاب ملی و رهائی بخش بنامیم که ملی مفهوم ضد امپریالیستی و رهائی بخش ضد استثمار طبقاتی را ارائه می دارد . "

این چنین است که سازمان پیکار در اساس با این نظر موافق است که مفاهیم کمونیزم ، سوسیالیسم ، دموکراسی و غیره بخاطر جنایات باندهای خلق و پرچم و سوسیال امپریالیست ها دیگر نمی تواند بصورت آشکار در میان توده ها مطرح گردد و لذا ضروری است که مفاهیم کمونیستی و حتی

دموکراتیک را صرفاً باید در میان تشکیلات سیاسی بکار برد و در کارهای توده‌ای از نام بردن آنها صرف نظر کرده و مثلاً بجای کلمه "دموکراتیک" کلمه "آزادیبخش" را مورد استفاده قرار داد؟!!

باین چنین دیدگاهی از کار دموکراتیک است که سازمان پیکار قصد می نماید از سطح خواسته های ملی توده ها حرکت نموده و آنرا تا سطح خواسته های دموکراتیک ارتقاء دهد. اما در عمل مبارزه دموکراتیک که در آن صرفاً نام بردن از دموکراسی ممنوع می باشد کارساز واقع نمی شود و تعویض نام دموکراسی با کلمه آزادی بخش نیز نمی تواند چاره ساز باشد، زیرا کلماتی از این قبیل نیز گویا توسط باندهای خلق و پرچم و سوسیال امپریالیستها مسخ گردیده است. بناء آنچه در عمل و در واقعیت فعالیت ها باقی می ماند عبارت است از حرکت از سطح خواسته های ملی توده ها به همان صورتی که گویا هست، یعنی حرکت از سطح پوشش های اسلامی در قالب تنظیم های اسلامی و شرکت در جنگ ضد سوسیال امپریالیزم شوروی به نام مجاهد فلان و بهمان تنظیم اسلامی.

حقیقت این است که پیکاری ها در طول سلاهای جنگ مقاومت صرفاً و صرفاً فقط به یک صورت درین جنگ سهم گرفته اند: بنام مجاهد و تفنگچی این ویا آن تنظیم اسلامی و ازین نگاه هیچ تفاوتی میان حرکت های پیکاری ها و حرکت های پوششی در قالب احزاب اسلامی توسط ساما، رهائی، اخگر و غیره وجود نداشته است. متأسفانه هنوز هم پیکاری ها حاضر نیستند، جوانب انحلال طلبانه این حرکت های شانرا مورد انتقاد قرار دهند، بلکه از آن به افتخار کامل نیز یاد می نمایند. مثلاً در شماره چهارم رستاخیز، شرکت شانرا در جنگ مقاومت - که از آن بنام شرکت در جنگ مقاومت خلق ویا جنگ رهائی بخش یاد می نمایند- بصورت در بست می ستایند. و حتی از ایفای رسالت تاریخی شان در امر رهبری جنگ آزادیبخش (در صفحه نهم رستاخیز شماره چهارم) لاف و گزاف سر می دهند.

به این ترتیب سیر حرکتی تفکر و عمل پیکار در جریان جنگ مقاومت همان مسیری با پیمود که سیر حرکت تفکر و عمل رهائی و ساما در پیش گرفت یعنی ایدئولوژی "کمونیستی" درونی، برآمد دموکراتیک و التباس این برآمد دموکراتیک با پوشش اسلامی. به همین جهت است که تمامی مخالفت های سازمان پیکار علیه رهائی و ساما در مورد جمهوری اسلامی و دمرحله ای ساختن انقلاب ملی - دموکراتیک دعواهای صرفاً درونی (ابتدا در درون خود سازمان پیکار و بعد در میان مجموع شعله ای ها) باقی می ماند و پیکاری ها در عمل همان کارهائی را می نمایند که سامائی ها و افراد سازمان رهائی می کردند یعنی حرکت پوششی در قالب احزاب اسلامی و شمشیر زدن بر یا نیروهای خواهان جمهوری اسلامی. مثلاً جبهه ای که نیروهای اساسی سازمان پیکار (دونفر!) بعد از ضربت وارده بر این سازمان در مرکز، به آن منتقل گردیده جبهه ای بوده است مربوط به یکی از تنظیم های اسلامی و نیروهای اساسی دو نفری سازمان مذکور در زیر حمله قوماندان آن تنظیم اسلامی به صد افتخار به کار و فعالیت سازمانی شان مصروف بوده اند.

در مورد مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون:

در رستاخیز شماره سوم گاهی از مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون حرف زده می شود، گاهی از مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون و گاهی هم از مارکسیزم - لنینیزم. این بی دقتی در نام بردن از ایدئولوژی مورد قبول سازمان پیکار، صرفاً یک بی دقتی ادبی نیست، بلکه ناشی از یک بی دقتی ایدئولوژیک ریشه دار است که از یکجانب به مواضع ایدئولوژیک رستاخیز شماره سوم در قبال رویونیزم دارودسته حاکم خلق و پرچم و سوسیال امپریالیزم شوروی و نیز به موضعگیری اش در قبال تاریخچه جنبش کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی - مائوتیستی

کشور مربوط می‌گردد و از جانب دیگر حاکی از عدم درک روشن تکامل علم انقلاب پرولتاریا توسط مائوتسه دون است .

درینجا به بی‌التفاتی و سهل‌انگاری سند " معیارهای عضویت سازمان پیکار ... " درقبال رویونیوزم باندهای خلق و پرچم و میزان سلطه سوسیال امپریالیزم شوروی برکشور که در سطور قبلی این نوشته مطرح کردیم ، بصورت تکرار نمی‌پردازیم ، بلکه وجه دیگری ازین بی‌التفاتی و سهل‌انگاری ویا درواقع " فراموشکاری" را مد نظر قرار می‌دهیم وآن عبارت است از مخالفت با سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدورش از یک موضع صرفا ملی .

براساس موضع متذکره صرفا به این موضوع اکتفا می‌گردد که سوسیال امپریالیزم شوروی دشمن ملی ما است که به کشور ما تجاوز کرده و مقاومت سرتاسری توده‌های مردم افغانستان را علیه خود برانگیخته است ؛ همچنان رژیم دست‌نشانده رژیمی است که توسط دشمن ملی متجاوز برکشور ما تحمیل شده و مورد قبول توده‌های مردم ما نمی‌باشد . درین موضعگیری که مبارزه علیه رژیم مزدور و دشمن متجاوز و اشغالگر از دید کمونیستی یعنی مبارزه علیه رویونیوزم روسی و شکل خاص وطنی آن بصورت رویونیوزم باندهای خلق و پرچم و سوسیال امپریالیزم شوروی از طریق ترسیم خط تمایز روشنی میان کمونیزم راستین مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی و کمونیزم دروغین رویونیویست‌های وطنی و سوسیال امپریالیست‌های متجاوز و اشغالگر، به فراموشی سپرده می‌شود ، سازمان پیکار با " ساما " و " رهائی" و حتی " اخگر" شریک و همدم است .

درواقع براساس همین دیدگاه بود که سازمان پیکار نه تنها در شماره سوم رستاخیز و در طول سال‌های جنگ مقاومت از مبارزه ایدئولوژیک کمونیستی علیه رویونیوزم باند خلق و پرچم و سوسیال امپریالیزم شوروی فارغ‌البال باقی ماند ، بلکه در مبارزه علیه تاثیرات ایدئولوژیک رویونیوزم باند ها حاکم مزدور و سوسیال امپریالیزم شوروی بالایی افراد سازمانی و بالاتر از آن بالایی افراد رهبری اش نیز، برکنار باقی ماند . مثلا شماره سوم رستاخیز در برخورد با افرادی که به اصطلاح خانه استراتیژیک سازمان پیکار را برای پولیس افشاء کرده ، عکس یکی از افراد پیکاری را در اختیار پولیس قرارداد و از آن بالاتر در اعلامیه ای بنام سازمان پیکار به زبان رادیوکابل ، تاشکند ماسکو حرف زده اند ، این چنین دامن مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی را کوتاه بریده است :

" ... گرچه درورقه اخیری که بی‌شرمانه تحت عنوان (اعلامیه سازمان پیکار) پخش گردیده موارد زیادی است که روی آن بی‌پایه بودن انتقادات و اتهامات این عناصر توطئه‌گر و وابسته را می‌رساند ولی از آنجایی که ادامه بحث و برخورد سیاسی با اینگونه عناصر (به استثنای مواردیکه عدم برخورد بدان به جنبش زیان مند ویا قصد توطئه و دسیسه درکار باشد) از نظر سازمان مجاز نیست ، از موارد مختلف اتهامات و انتقادات انتزاعی منصرف و صرف به افشای دسایس شان که باز هم از خلال جملات دیکته شده قبلی سر برآورده است اکتفاء می‌نمائیم ... " .

(صفحه سوم رستاخیز شماره سوم)

درواقع براساس همین انصراف از پیشبرد مبارزات تئوریک علیه تاثیرات رویونیوزم باند مزدور بر سر قدرت خلق و پرچم و سوسیال امپریالیزم شوروی ، پیکاری‌های مخالف با دارودسته حکیم توانا، نه خواستند و نه توانستند به مبارزات تئوریک اصولی علیه حزب عدالت دهقانان توجه نموده و آن را به پیش برند .

پیشبرد مبارزات تئوریک اصولی علیه حزب عدالت دهقانان یک ضرورت انصراف ناپذیر و جدی بود و حتی هنوز هم این ضرورت از لحاظ جمع‌بندی تاریخی احساس می‌گردد . دلیل این امر واضح و روشن است . حزب عدالت دهقانان، هم از لحاظ رهبری ، هم از لحاظ سطح تشکیلاتی و هم از لحاظ تداوم زمانی ، جدی‌ترین مورد تسلیم طلبی شعله‌ای‌ها به رژیم مزدور و سوسیال

امپریالیزم شوروی است. حکیم توانا (رهبر حزب عدالت دهقانان) یکی از رهبران مؤسس سازمان پیکار بوده برای مدتی مسئولیت تشکیلات و برای مدت دیگری مسئولیت نظامی آن سازمان را برعهده داشته است. وی و دارودسته اش تسلیمی شانرا به رژیم مزدور و سوسیال امپریالیست ها تا سرحد ایجادیک حزب فرمایش مزدور در زیرچتر حمایت آنها بالا برده حزبی که تا آخرین لحظات فروپاشی رژیم نجیب، پهلوی رژیم مذکور باقی ماند.

رستاخیز شماره سوم این موضوع را نادیده می گیرد که شاخص عمده مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی کمونیستی، همانند تمامی اشکال دیگر مبارزه در افغانستان، در دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی، مبارزه علیه رویزیونیسم باند حاکم مزدور و سوسیال امپریالیزم شوروی، یعنی مبارزه برای دریدن ماسک دروغین کمونیستی از چهره های اینان بوده است. به همین جهت مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی کمونیستی علیه رویزیونیسم باند حاکم و سوسیال امپریالیزم شوروی به فراموشی سپرده می شود و بجای آن دواي شکستن زبان و تحریم استفاده از کلمات کمونیسم و سوسیالیزم و حتی دموکراسی در میدان مبارزه تجویز می گردد. طبیعی است که این چنین دیدگاهی همیشه و بطور مداوم و در هر قدم مرز تمایز روشن کمونیستی میان کمونیست های انقلاب و رویزیونیست های مزدور (که ایضاً ادعا های کمونیستی دارند) نه می تواند ترسیم نماید و نه می خواهد. بعبارت روشن تر چنین مرز تمایز روشن کمونیستی ای نزدش وجود ندارد. در چنین بینشی، اندیشه مائوتسه دون (مائوئیسم) به عنوان مرز تمایز میان کمونیسم حقیقی و کمونیسم دروغین، برجستگی و حضور دائمی ندارد، بلکه کم رنگ و کم اهمیت است که گاهی هست و گاهی هم می تواند اصلاً حضور نداشته باشد.

دلیل دیگری النقاطی و کم توجهی رستاخیز شماره سوم به اندیشه مائوتسه دون، ناشی از نحوه برخورد سازمان پیکار به تاریخ جنبش کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی افغانستان است. رستاخیز شماره سوم در صفحه نهم خود می نویسد:

" ... مثلهای چنین وحدت های ناقص و عاری از مبارزه اصولی را جنبش روشنفکری افغانستان زیاد در خود دیده است. وحدت سازمان جوانان مترقی، وحدت های گروه انقلابی، اخگر و سما، منجمله وحدت سازمان خود مان و غیره نمونه های برارنده از وحدت غیر اصولی و فاقد مبارزه ایدئولوژیک عمیق می باشد. "

پیکاری ها البته حق داشتند نحوه تشکیل سازمان خود شان را با نحوه تشکیل سما، اخگر و رهائی یکسان ارزیابی نمایند و این ارزیابی درست نیز بود و درست هست. اما تشکیل سازمان جوانان مترقی را هم سطح و هم طراز تشکیل سازمان رویزیونیستی رهائی و دیگران قرار دادن، آن دیدگاه غیر اصولی در رابطه با تاریخ جنبش مائوئیستی افغانستان بوده که سازمان پیکار برای مدت پانزده سال با خود حمل نمود و اینک در شماره چهارم رستاخیز گویا کم و بیش از آن فاصله گرفته است که در موقعش بآن خواهیم پرداخت.

سازمان جوانان مترقی در رابطه با موضع گیری علیه رویزیونیسم روسی و مشخصاً رویزیونیسم " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " مرز تمایز روشنی میان کمونیست های حقیقی (مائوئیست ها) و رویزیونیست ها در افغانستان ترسیم نمود و نقش تاریخی خود را به مثابه بنیاد گار جنبش کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی به نحو درست و اصولی بازي نمود. با تشکیل سازمان جوانان مترقی جنبشی بوجود آمد که سرشت و هویت خود را در جامعه افغانستان تثبیت نموده و علیرغم فراز و نشیب های بی شمار به موجودیت خود ادامه داده، جنبش که اینک از چهار سال به اینطرف به حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست حاضر در صحنه های مبارزات پرولتاریا در سطح بین المللی و کشور، تکامل پیدا نموده است.

البته سازمان جوانان مترقی ضعیف‌ها و کمبودهایی نیز داشت و همین ضعیف‌ها و کمبودها عاقبت طومار هستی‌اش را در هم پیچید، اما علیرغم آن نقش تاریخی ایران که سازمان جوانان مترقی به مثابه بنیادگذار جنبش کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در افغانستان بازی نمود، نباید به فراموشی سپرد، بلکه باید روی آن تأکید به عمل آورد و مهمتر از آن علمبردار اصولیت‌ها و ادامه‌دهنده مسیر انقلابی آن بود.

رستاخیز شماره سوم با قرارداد سازمان جوانان مترقی یعنی سازمان بنیادگذار جنبش ما، در یک سطح با سازمان رویزیونیستی رهایی، سازمان رویزیونیستی - سنتریستی اخگر، سامای دارای مشی مستقل ملی و سازمان پیکا رفاقد برنامه و آئین‌نامه، در حقیقت امر نقش سازمان جوانان مترقی را در بنیادگذاری جنبش کمونیستی م. ل. م. در افغانستان مورد انکار قرار می‌دهد، نقش تاریخی ایکه با نام مائوتسه دون و درفش اندیشه مائوتسه دون (مائوئیزم) گره خورده است. یقیناً بی‌توجهی به این نقش در عین حال به بی‌توجهی نسبت به اندیشه مائوتسه دون (مائوئیزم) نیز منجر می‌گردد، امری که نه تنها در مورد سازمان پیکار بلکه در مورد ساما، رهایی، اخگر و دیگران نیز مصداق واقعی داشته است.

اما مهمتر از مسایل فوق، آنچه در اساس می‌تواند دلیل کم‌توجهی و سهل‌انگاری رستاخیز شماره سوم را در مورد اندیشه مائوتسه دون نشان دهد، این امر است که سازمان پیکار اصولاً درک روشنی از این مسئله نداشته است که مائوتسه دون، مارکسیزم - لنینیزم را در هر سه جزء آن تکامل داده و مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون (مائوئیزم) مرحله تکامل یافته‌تر مارکسیزم - لنینیزم در هر سه جزء آن می‌باشد.

مثلاً سازمان پیکار درک روشنی از تکامل فلسفه توسط مائوتسه دون نداشت و سالها بعد از انتشار رستاخیز شماره سوم در نوشته "جرقه شماره پنجم نمود کاملی از توطئه اپورتونیستی املا" از اصل نفی - نفی بمثابه یک اصل دیالکتیک دفاع می‌نمود. همچنان دفاع از انقلاب فرهنگی و پاکلا بحث در مورد انقلاب فرهنگی به عنوان یک موضوع برای سازمان پیکار مطرح نبوده است. بصورت مشخص‌تر، استراتژی جنگ خلق بمثابه جزئی از اندیشه مائوتسه دون (مائوئیزم) و به مثابه استراتژی مبارزاتی انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان، برای سازمان پیکار گنگ و مبهم بوده است و همچنان ...

تمامی این سردرگمی‌ها ی ایدئولوژیک - سیاسی در رابطه با اندیشه مائوتسه دون در صفحات رستاخیز شماره سوم به روشنی آشکار است و همین امر پایه و اساس کم‌توجهی و سهل‌انگاری این نشریه را در رابطه با اندیشه مائوتسه دون (مائوئیزم) نشان می‌دهد.

در مورد رویزیونیسم سه جهانی:

رستاخیز شماره سوم در مورد انحرافات ایدئولوژیک سازمان رهایی در مقاله "پیرامون انحرافات ایدئولوژیک در جنبش م - ل کشور" در صفحه دهم خود می‌نویسد:

"از جمله این انحرافات که متوجه یک قسمتی از جنبش می‌شود این است که بخش مذکور به عوض تصفیه حساب ایدئولوژیک با دیگر بخش‌هایی از جنبش دست اتحاد به طرف نیروهای مذهبی و ارتجاعی دراز نموده، و به آنها داخل اتحادیه ارتجاعی با اصطلاح (جبهه مبارزین مجاهد) می‌گردد و در پرتو این جبهه در صدد به اصطلاح قیام چهارده اسد می‌برآید. شعار حاکم برین قیام و جبهه همانا جمهوریت اسلامی می‌باشد. قیام این جبهه همانطوری که ماهیت ترکیب آن حکم می‌نمود منجر به شکست شد. نتیجه ایکه از آن حاصل جنبش و بخش مارکسیستی جبهه مذکور شده این است که یک‌عده روشنفکران انقلابی در نتیجه آن افشاء و زیر ضربه پولیس روسی قرار گیرد و عده دیگری که در عمل مستقیماً دخالت داشته به قتل برسند."

روشن است که رستاخیز شماره سوم بخش سازمان رهائی در جبهه مبارزین مجاهد را بخش مارکسیستی آن جبهه می داند و افراد دستگیر شده و به قتل رسیده این سازمان - منجمله خود داکتر فیض - را روشنفکران انقلابی به شمار می آورد .

اینگونه برخورد با سازمان رهائی در مقاله دیگری از رستاخیز شماره سوم یعنی مقاله ای بنام " دریافت حلقه اصلی " نیز به مشاهده می رسد. در صفحه بیست و یکم رستاخیز شماره سوم در قبال سازمان رهائی اینگونه موضع گیری صورت می گیرد :

" عده از عناصر مترقی و مارکسیست ، انقلاب افغانستان را تاسطح ملی پائین آورده و ادعا دارند که خواست مردم در شرایط کنونی انقلاب ملی می باشد . این رفقا می خواهند استراتژی را فدای تاکتیک نمایند ... "

البته چنانچه قبلاً گفتیم سازمان پیکار در مجادلات درونی علیه شعار جمهوری اسلامی و دو مرحله ای ساختن انقلاب به مراحل ملی و دموکراتیک مواضعی اتخاذ کرده است ، اما در عین حال مطابق جملات نقل شده فوق سازمان رهائی را یک سازمان مارکسیستی و اعضای آنرا روشنفکران انقلاب به حساب می آورد . اینگونه موضع گیری در صفحه 15 رستاخیز شماره سوم در مقاله " شناختی از جمهوری اسلامی " این چنین بیان گردیده است :

" ... ولی آنچه ما به تعجب و درد است موضع گیری نادرست بخشی از جنبش کمونیستی افغانستان در قبال شعار جمهوری اسلامی است که بدون درک هویت و سابقه تاریخی آن برخی از سازمان های وابسته به جنبش کمونیستی آنرا منحنیث شعار استراتژیک تأیید ... "

به این ترتیب رستاخیز شماره سوم علیه سازمان رهائی به عنوان یک سازمان رویزیونیستی سه جهانی موضع گیری ندارد ، بلکه آنرا یک سازمان مارکسیستی منحرف - ارزیابی می نماید که نباید به سراغ وحدت با آن نرفته و مبارزه ایدئولوژیک اصولی و مثبت (لابد بصورت درونی) علیه آنرا به پیش برد .

دلیل اینگونه موضعگیری آن است که رستاخیز شماره سوم اوضاع جنبش بین المللی کمونیستی را نمی تواند به روشنی دریابد و آنرا مغشوش و آشفته بررسی می نماید . در صفحه سیزدهم رستاخیز شماره سوم درین مورد می خوانیم :

" ضرورت این مبارزه ایدئولوژیک تنها و تنها ناشی از وضع جنبش ملی میهن ما نیست بلکه ناشی از وضع آشفته سیاسی بین المللی نیز می باشد ، لذا آغاز این تقلایی سیاسی و ادامه آن نمی تواند محدود به جنبش ملی کشور ما گردد بلکه ناگزیر دامنه آن به جنبش بین المللی کشیده خواهد شد ، تاباشد درخشش نور این مبارزه آفتاب واربه بالایی پر ازیت های جنبش جهانی تابیده آنها و پیروان شان را از حیات محروم و زمینه رشد سالم نهال های انقلاب را در سراسر جهان مهیا سازد . "

سازمان پیکار فکر می نماید که با به راه انداختن بحث های ناقص علیه سازمان رهائی و ساما ، پیشقراول جهانی در مبارزه علیه انحرافات مشابه به انحرافات آنها در سطح بین المللی است اما این خود بزرگ بینی فقط پرده ساطری است که عدم موضع گیری روشن علیه رویزیونیزم سه جهانی را پوشانده و موضع گیری آشفته سازمان پیکار در رابطه بامسائل مربوط به جنبش بین المللی را مقبول جلوه می دهد. مضاف برین، رستاخیز شماره سوم دریک مورد بسیار مشخص حتی گرایشات آشکار سه جهانی از خود نشان می دهد . در صفحه پانزدهم این نشریه می خوانیم که :

" اینست ماهیت واقعیت جمهوری اسلامی که باتمهیدزیرکانه امپریالیزم غرب منحنیث شعار استراتژیک پیشکش جنبش پیروزمند مردمی میگردد که بانیروی حماسه آفرین علیه هادترین امپریالیزم معاصر (سوسیال فاشیسم روس) در پیشاپیش جنبش رهائی بخش جهان منحنیث منبع الهام ... "

به نظر می رسد کلمه هانادرست نوشته شده باشد و دراصل باید " هار " یا " حاد " باشد . در حال چه سوسیال فاشیسم روس (سوسیال امپریالیسم شوروی) هارترین امپریالیسم معاصر، دانسته شود و یا حاد ترین امپریالیسم معاصر، نشان دهنده نوعی گرایش سه جهانی است ، به ویژه با توجه به اصطلاح سوسیال فاشیسم روس که خود نوعی ضرورت جبهه جهانی واحد ضد فاشیستی را تداعی می نماید . این گرایش سه جهانی سازمان پیکار سالها بعد درنوشته " جرقه شماره پنجم نمود کاملی از توطئه اپورتونیستی املا " نیز بصورت قراردادن سوسیال امپریالیسم شوروی دراس سیستم امپریالیستی جهانی خود را نشان می دهد . ازجانب دیگر اصطلاح " هارترین امپریالیسم معاصر " نشان میدهد که سازمان پیکار ثنوری عصر زوال امپریالیسم را نیز قبول داشته است زیرا که صحبت از هارترین امپریالیسم عصر می نماید نه هارترین امپریالیسم کنونی .

درمورد دگمارویزیونیزم خوجه :

رستاخیز در شماره سوم درمورد سازمان اخگر موضع گیری ای دارد که به ادامه مطالب مطروحه در مورد رهائی وساما در صفحات 21 و 22 آن بیان می گردد :

" عده از عناصر مترقی و مارکسیست ، انقلاب افغانستان را تا سطح ملی پائین آورده ... و یا عده چپ روتر که خزیدن به کنج اتاق و زیر سقف را نسبت به رفتن ین توده ها ترجیح می دهند و ادعا می کنند که باید اول حزب کمونیست بوجود آورد وبعد درجنگ میهنی شرکت جست . "

تمام موضع گیری رستاخیز شماره سوم علیه سازمان اخگر به همین چند جمله خلاصه می گردد و هیچگونه بحثی علیه رویزیونیزم خوجه ایستی و سنتریسم مرتبط با آن در سازمان اخگر و ارتباط سیستماتیک میان بینش کلی ضد مائوئیستی و مائوتسه دون زدایانه آن سازمان با طرح حزب سازی حزب سازی اش را درخود ندارد . درواقع عدم موضعگیری سند " معیار های عضویت سازمان پیکار " علیه رویزیونیزم خوجه درکل - هم درسطح افغانستان و هم در سطح بین المللی - توسط رستاخیز شماره سوم نیز تعقیب می گردد و این درحالی است که قبلا با بیرون شدن سند " دوگرایش " از درون سازمان پیکار ، تمایلات خوجه ایستی و تأثیرات رویزیونیزم خوجه بوضوح خود را تابالترین سطح رهبری این سازمان تبارز داده است .

درواقع بر مبنای همین عدم موضع گیری علیه رویزیونیزم خوجه بود که سازمان پیکار برای شش سال تمام در ارتباط با ساوو - املا، اخگرو بعضی هم قماشان دیگر شان برای وحدت تلاش می کرد، تلاشی که انتشار جرقه شماره پنجم بطور قطع به آن پایان بخشید .

درمورد تشکیل حزب کمونیست :

رستاخیز شماره سوم در صفحه 23 خود در مورد تشکیل حزب کمونیست چنین می گوید :

" امروز که جنبش خود انگیزه اوج گرفته و مارکسیست ها به تلاش از عقب جنبش روان اند، بجای اینکه در پیشاپیش آن حرکت کنند چه کمبودی وجود دارد . البته که نداشتن ستاد فرماندهی (حزب کمونیست) . برای رسیدن به این مامول باید سطح آگاهی خود را بلند برد، زیرا بدون ثنوری انقلابی عمل انقلابی وجود ندارد و باید با انرژی ثنوریک بتوانیم رهبری این جنبش پرتوان و به پا خاسته را عملا کسب کنیم . البته رفتن در سنگر داغ نبرد به شکل تک فردها و تبلیغ و ترویج اندیشه های دموکراتیک بین توده ها ی سلاح بدست نیز جزئی از اشکال رفتن بین مردم می باشد و برای ما قابل قبول و تائید است ، زیرا از یکطرف فرد تجدید تربیت می شود و از طرف دیگر هسته های ایجاد می نماید و تجاربتش را به دیگران انتقال می دهد، یعنی همان عمل از توده ها بیاموزیم و به توده ها بیاموزانیم به نحو خوبی انجام می پذیرد . برای ساختن پایه های اصلی

انقلابی یعنی حزب جبهه و ارتش فقط و فقط یک راه وجود دارد که رفتن بین توده ها و کار تبلیغ و سازماندهی آنها بدون هیچگونه سازش و معامله گری به اصول .

البته امیدواریم رفقا بدین گونه برداشت نکنند که شکل برخورد ما به پدیده ها دگماتیکی است بلکه خواستار وضع تاکتیک های مشخص نظر به خواست جامعه می باشیم زیرا تطبیق تئوری با عمل را خواهیم ، لذا با استفاده از تاکتیک های وضع شده خواست توده ها را پالش داده و از سطح ملی به سطح دموکراتیک ارتقاء دهیم ... "

1 - چنانچه ملاحظه می شود در رابطه با تشکیل حزب ، مسئله تکامل خط ایدئولوژیک - سیاسی تا سرحد تدوین مبانی ایدئولوژیک ، برنامه سیاسی و استراتژی مبارزاتی بصورت روشن برای رستاخیز شماره سوم مطرح نمی باشد . آنچه مطرح می گردد مسئله کلی ارتقاء سطح آگاهی است که بسیار عام بوده و هیچ مسئله مشخصی را مطرح نمی نماید و بر علاوه یک امر مستدام و همیشگی است . چه قبل از تشکیل حزب و چه بعد از آن . بهمین جهت است که کسب رهبری جنگ مقاومت نه به تطبیق خلاقانه و اصولی مبانی ایدئولوژیک ، برنامه سیاسی و استراتژی مبارزاتی بلکه بکاربری انرژی تئوریک احاله می گردد که باز هم یک مسئله کلی ، عمومی و نامشخص است . مبارزه ایدئولوژیک برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان ، سالهای سال برای سازمان پیکارچوکتا کلی و عمومی ارتقای سطح آگاهی و کسب انرژی تئوریک را حفظ نمود و به همین جهت این مبارزه و یا در واقع عدم مبارزه نتوانست به هیچ جایی برسد .

درواقع اگر فعالیت های ایدئولوژی - سیاسی ما قبل حزبی سمت و سوی معین و اهداف مشخص نداشته باشد هرگز نمی تواند به تشکیل حزب منجر گردد . بعبارت دیگر کاملاً لازم است که این فعالیت ها کانالیزه شده و بصورت درست در جهت رسیدن به اهداف معین و مشخص سازماندهی گردد . فعالیت های ایدئولوژیک - سیاسی پراکنده و فاقد مسیر و هدف معین و به بیان دیگر پراکنده کاری در مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی برای تشکیل حزب کمونیست ، هرگز نمی تواند به تشکیل حزب منجر گردد . این فعالیت ها باید از همان ابتدا سمت و سوی معین داشته باشد و بسوی دست یابی به مبانی ایدئولوژیک ، برنامه سیاسی و استراتژی مبارزاتی بدون کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) یعنی سه جزء اصلی یک برنامه (مرانامه) حزبی ، رهبری و هدایت گردد .

با اتخاذ چنین شیوه های در کار ایدئولوژیک - سیاسی بود که برای ما دست یابی به مرانامه حزب کمونیست افغانستان در مدت زمان کوتاهی ممکن و میسر گردید . از زمان برآمد کمونیستی (مائوئیستی) نوین که در واقعیت امر شروع مجددی از صفر بود ، تا زمان تدویر کنگره مؤسس حزب کمونیست افغانستان مدت پنج سال سپری گردید . اما از آنجایی که از همان ابتدای این برآمد نوین ، وظیفه دست یابی به برنامه (مرانامه) حزبی به صورت بسیار مشخص مطرح گردیده بود و مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی سمت و سوی معین و مشخص داشت ، نتیجه مطلوب دست یابی به مرانامه حزب کمونیست افغانستان بدست آمد .

در جریان یک چنین مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی سازماندهی شده و دارای سمت و سوی معین بود که خطوط ایدئولوژیک - سیاسی انحرافی سنتریستی و رویزیونیستی ساما ، ساوو - املا ، اخگر و رهائی از میدان بیرون رفتند و سازمان پیکار باتاثر پذیری تدریجی ، از مواضع انحرافی قبلی خود فاصله گرفته و مواضع جدیدی اتخاذ نمود و تازه پس از پانزده سال از ابتدای تشکیل ، قادر گردید که جنبه های از مواضعش را کم و بیش بدون در قالب رستاخیز شماره چهارم بیان نماید در موارد جوانب مثبت متاثره و متاخذ از مواضع حزب کمونیست افغانستان و اجزای متشکله ماقبل حزبی آن و نیز جوانب منفی مربوط به مواضع اصلی خود سازمان پیکار از زمان تشکیل تا یک دهه بعد از آن ، که به صورت مخلوط و درهم برهم در رستاخیز شماره چهارم در هم تنیده شده اند ، بعداً صحبت خواهیم نمود .

2 – برای کمونیست ها کار توده ای به مفهوم کار انقلابی در میان توده ها و اعمال خط توده ای انقلابی و به بیان دیگر بردن آگاهی انقلابی در میان توده ها مطرح می باشد . اما رستاخیز شماره سوم از کار توده ای درک دیگری دارد :

" رفتن بین توده ها و کار تبلیغ و سازماندهی آنها بدون هیچگونه سازش و معامله گری باصوبل . " در اینجا اصول چیزی است که نباید مورد سازش و معامله قرار بگیرد و نه اینکه چیزی باشد که باید امر تبلیغ و سازماندهی توده ها را هدایت نماید و دقیقاً چیزی باشد که در جریان کار توده ای در میان توده ها برده شود درین مورد بحث ما ممکن است نوعی بازی با کلمات جلوه گر شود اما واقعیت چنین نیست . واقعیت این است که سازمان پیکار اصول کمونیستی را صرفاً بعنوان یک چیز محفوظ و مقدس در درون تشکیلاتش حفظ می کرد و بدون اینکه گویا با آن به اصطلاح معامله گری ای صورت گرفته باشد و در سطح کار توده ای باز هم گویا فقط به تبلیغ و ترویج اندیشه های دموکراتیک می پرداخت .

درواقع یکی از دلایل انتخاب نام " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " این بوده است که چنین نامی وجه روشن کمونیستی ندارد و یک نام " دموکراتیک و ملی " است . درین جا خوب است به مطالب مطرح شده توسط یکی از نمایندگان سازمان پیکار در جلسات کمیته ای انجام وحدت در مورد نام سازمان پیکار توجه نمائیم :

" این مطلب بحث مشخصی را ایجاب می نماید . جوامعه تاثیراتی گذاشته و نامی انتخاب شده در رابطه با اوضاع و شرایط موجود ... به سرنام سازمان بحث صورت گرفت (یقیناً در کنگره مؤسس) . بحث آن بود که انتخاب نام چپ مقداری پرابلم بوجود می آورد و نام موجود نمی تواند پرابلم را باشد ... "

باین صورت بود که کار توده ای برای سازمان پیکار صرفاً مفهوم تبلیغ و ترویج اندیشه های دموکراتیک (و حتی نه اندیشه های دموکراتیک نوین به سیاق شعار درجریده شعله جاوید و جریان دموکراتیک نوین) در میان توده ها راه پیدا کرد و کار کمونیستی همان طوری که قبلاً بحث کردیم – به یک کار صرف درون سازمانی محدود و منحصر گردید . طبیعی است که عناصر توده ای دموکراتیک که به این طریق می توانستند تربیت شوند (که البته نشدند) نخواهند توانست به عضویت یک تشکیلات کمونیستی در آیند . در نتیجه تشکیلات کمونیستی همچنان روشنفکری باقی می ماند و توده ها هم در بهترین حالت صرفاً دموکرات (!! ؟) و نه کمونیست تربیت می شوند . در چنین حالتی روشن است که پایه تشکیلاتی کارگری و دهقانی برای تشکیل حزب هرگز فراهم نخواهد گردید .

3 – رستاخیز شماره سوم در کار دموکراتیک هم گویا دگماتیست نیست بلکه خواهان وضع تاکتیک های مشخص نظریه خواست جامعه می باشد . سطح خواست جامعه (خواست توده ها) را رستاخیز شماره سوم ، سطح ملی می داند که با استفاده از تاکتیک های وضع شده این سطح را پالش داده و به سطح دموکراتیک ارتقاء می دهد . طبیعی است که منظور رستاخیز شماره سوم از سطح ملی همان سطح مقاومتی است و یکی از تاکتیک های وضع شده سازمان پیکار – که قبلاً نیز بیان داشتیم – اینست که بجای کلمه " دموکراتیک " کلمه " آزادیبخش " در کار توده ای مورد استفاده قرار بگیرد ، زیرا که کلمه " دموکراتیک " توسط سوسیال امپریالیست ها و باندهای مزدور در نزد توده ها بد تکثیر شده است .

اما در عمل حدود شکستن زبان به کلمه آزادیبخش محدود باقی نمانده و شامل حال کلماتی چون خود کلمه آزادیبخش ، ملی ، مردمی و غیره نیز گردید . بناء آنچه در عمل توسط تک پرده های اعزامی به جبهات مقاومت نتوانست مورد اقرار بگیرد صحبت به همان زبان تنظیم های اسلامی بود و بس .

باین ترتیب کار توده ای که پیکاری ها بر اساس خط سازمانی شان در طول سالهای جنگ مقاومت پیش بردند، نه تنها باعث تربیت عناصر توده ای کمونیست برای فراهم آوری پایه توده ای تشکیلاتی حزب کمونیست نگردید، بلکه توده های دموکرات برای جبهه متحد ملی و افراندنظامی ای برای ارتش توده ای آینده نیز نتوانست فراهم آورد، نه تنها در شمار زیاد و قابل حساب بلکه حتی در شمار بسیار اندک و کم شعار نیز؛ زیرا که این کار توده ای صاف و روشن همان مجاهد بودن فلان و بهمان تنظیم اسلامی جهادی بود و نه چیز دیگری .

درینجا دو تذکر مشخص در رابطه با رستاخیز شماره سوم را ضروری می دانیم .

1 - در پستی نسخه اصلی این نشریه کلمات " جریده داخلی " درج است . اما در کاپی های بعدی آن ، کلمات فوق حذف گردیده است .

2 - جمله " نتیجه ای که از آن حاصل جنبش و بخش مارکسیستی جبهه مذکور شد ... " که در صفحه 17 نسخه اصلی درج است، در صفحه دهم کاپی های بعدی اصلا از قلم انداخته شده و از متن نوشته حذف گردیده است .

اینگونه تقلبات را چه می توان نامید ؟ مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی سالم ؟ !

درمورد درخواست عضویت به جبهه متحد ملی :

سازمان پیکار در سال 1361 ، درخواستی برای شمولیت در جبهه متحد ملی ، تقدیم نمود . " ساما " به صورت رسمی به این درخواست جواب مثبت نداد ولی آنرا رد نیز ننمود . طرح این درخواست و دلایل ارائه آن تاحال به عنوان موضعگیری رسمی سازمان پیکار باقی مانده و درستی آن مردود شناخته نشده است .

در جلسات کمیته انسجام و وحدت (در سال 1368) که طرف سازمان پیکار از سوی نماینده هسته انقلابی کمونیست های افغانستان درمورد دلایل ارائه آن درخواست به جبهه متحد ملی و مخالفت موجوده آن سازمان درمورد " جبهه ملی رهائی بخش مورد سوال قرار گرفت ، نمایندگان ، سازمان پیکار ، تلاش برای شمولیت در جبهه متحد ملی را اساسا نادرست ارزیابی نکرده و آنرا تأیید کردند ، اما جنبه هائی از آن حرکت را مورد انتقاد قرار دادند . خلاصه صحبت های نمایندگان سازمان پیکار درمورد این مسئله را درینجا ارائه می نمائیم :

" جبهه متحد ملی به مثابه سلاح انقلاب مطرح می شود . جبهه متحد ملی موجود با رفع نواقص بمثابه جبهه متحد ملی مطرح می شد یا نه ؟ برای ما مسئله همکاری در قالب جبهه و کشاندن " ساما " بطرف چپ مطرح بوده که به نظر ما نادرست بود . توانمندی بر اساس قاطعیت ایدئولوژیک نیز که مطرح بوده از نظر ما نادرست بود . گرچه مخالفت وجود داشت ولی توافق صورت گرفت و نامه داده شد . " ساما " به نامه جواب نگفت و حتی از دریافت نامه انکار کردند . برای ما جهت استفاده سیاسی - نظامی اش مطرح بوده است و نه چیز دیگری . برداشت ما از جبهه متحد ملی چیز دیگری بود و از جبهه ملی رهائی بخش چیز دیگری است . ما آن جبهه را در جهت امپریالیزم و ارتجاع نمی دیدیم ، ولی اعلامیه " جبهه ملی رهائی بخش " در آن جهت می باشد . ما این اعلامیه را در خط تبانی و سازش می بینیم .

نماینده دومی - مثلا درمورد جبهه نیمروز می توانست امکان همکاری سیاسی - نظامی وجود داشته باشد . باید تحول " ساما " از آن وقت تاحال مورد نظر قرار گیرد . در آن وقت نقاطی وجود داشت که امکان همکاری وجود داشت . ترکیب جبهه آنوقت با ترکیب فعلی جبهه فرق دارد . قبلا از برگذاری جلسات کمیته انسجام و وحدت، سازمان پیکار در نوشته ، " جرقه شماره پنجم نمود کاملی از توطئه اپورتونیستی املا ... " رسما از اقدام قبلی اش درمورد جبهه متحد ملی دفاع کرده

بود. البته برخلاف گفته های آن نوشته، مسئله عبارت از تلاش سازمان پیکار برای عضویت در جبهه متحد ملی بوده و نه تلاش برای همکاری سیاسی - نظامی میان سازمان پیکار و جبهه متحد ملی. درینجا منظور، براه انداختن يك بحث همه جانبه در رابطه با مندرجات درخواست سازمان پیکار برای عضویت در جبهه متحد ملی نیست، بلکه مشخصاً روی يك موضوع خاص یعنی چگونگی برخورد این سازمان با مسئله تشکیل حزب و جبهه متحد ملی درنگ خواهد شد. پس از آنکه درخواست عضویت سازمان پیکار به جبهه متحد ملی توسط "ساما" معلق ماند، سازمان پیکار اعلامیه ای بیرون داد و در رابطه با اقدامش به موضع گیری علنی پرداخت. برای اینکه مطلب بخوبی روشن گردد بخش هایی ازین اعلامیه را که در رابطه با موضوع مورد بحث ما قرار دارد نقل می نمائیم:

"سازمان پیکار برای نجات افغانستان بحیث يك تشکل انقلابی از همان آوان ایجاد خویش در تلاش گردید که يك تشکل وسیع را برای پیروزی جنگ میهنی کبیر علیه دولت پوشالی (احزاب خلق و پرچم) و نیروهای اشغالگروس ایجا نماید ... " " روی این حقیقت وحدت طلبانه سازمان پیکار برای نجات افغانستان است که سازمان بادر نظر داشت شرایط و اوضاع مشخص و معین کشور خویش تاکتیک های اساسی را که بتواند نقش بارزتری در پیروزی استراتژی سیاسی - نظامی سازمان داشته باشد، مشخص نموده و برای عملی ساختن آن گام های وسیع تری را برداشته تادریک نظم وسیع نیروهای رزمنده کشور با حفظ ایدئولوژی های متفاوت اتحادسیاسی - نظامی را تامین نمایند. "

"روی این اصل سازمانی است که نماینده سازمان پیکار با اعضای جبهه متحد ملی مذاکراتی انجام داد، تا با پذیرا شدن جبهه متحد ملی ایجاد شده، در استحکام و گسترش آن با شور و شوق انقلاب فعالیت هایی انجام دهد. "

"روی این منظور است که ما در مذاکرات با اعضای جبهه متحد ملی، برنامه جبهه متحد ملی را انتقاد سازنده نمودیم تا با پی ریزی يك برنامه انقلابی که نیاز انقلاب را برآورده سازد، توافق بعمل آمده و زمینه رشد جنگ ملی را مساعد سازد ... با وجودیکه سازمان پیکار برای نجات افغانستان به مسایل اساسی برنامه جبهه متحد ملی، اختلاف عمیق دارد و مسایل اختلاف بابرنامه جبهه متحد ملی به ترتیب ذیل است:

1 - در مقدمه ماهیت اصلی گروه های رجعت گرا و ضد انقلابی پرده پوشی شده.
2 - قید و تثبیت جمهوری اسلامی استراتژی سیاسی انحرافی است که با ماهیت انقلاب کشورما و انقلاب جهانی تطابق ندارد.

3 - ایجاد شوراهای کارگران، دهقانان و سر بازان بحیث يك نیروی متشکل انقلاب در جریان جنگ مسلحانه تشکیل گردد، در حالیکه در برنامه جبهه متحد ملی به بعد از پیروزی موکول گردیده است.

4 - سیاست خارجی دولت نوین بعد از پیروزی انقلاب طبق مشی انحرافی پان اسلامیزم تنظیم شد، که نمایندگان این جریان در سطح بین المللی نیروهای راست گرای افراطی اخوان المسلمین است و این مسئله در تضاد با انقلاب جهانی است ... "

مدتی بعد از اعلامیه فوق الذکر، سازمان پیکار اعلامیه دیگری در رابطه با مذاکرات ژنو میان نمایندگان رژیم پوشالی کابل و دولت پاکستان بنام "پیرامون مذاکرات حل سیاسی بحران افغانستان" بیرون داده و در رابطه با ایجاد و تشکیل جبهه متحد ملی اینگونه موضع گیری نموده است:

"... همچنان مسلم است که ادامه رهبری این مبارزات بر عهده نیروهای مترقی و ملی کشور است که این جنگ را تا سرحد پیروزی کامل علیه نیروهای اشغالگر و دیگر نیروهای ارتجاعی وابسته امپریالیزم ادامه دهند؛ در شرایط مشخص کنونی کشور ما این واقعیت قابل درک است که تمام

نیروهای مترقی ، ملی و میهن دوست در یک جبهه متحد ملی گرایند ؛ و این یکی از راه حل های در تنظیم و پیروزی نهائی مبارزه مسلحانه جنگ آزادیبخش ملی است ... " ایجاد جبهه متحد ملی یکی از راه حل های عملی برای تنظیم و پیشبرد جنگ آزادیبخش ملی است ... " با توجه به متن صحبت های نمایندگان سازمان پیکار در کمیته انسجام و وحدت و مطالب نقل شده از دواعلامیه سازمان مذکور ، مطالب و مسایل ذیل می تواند قابل دقت و بررسی باشد :

1 - هم درخواست سازمان پیکار برای شمولیت در جبهه متحد ملی و هم طرح ضرورت تشکیل جبهه متحد ملی در دواعلامیه این سازمان، در حالی بمیان کشیده شده است که حزب کمونیست موجودیت نداشت است . یقینا اگر درخواست سازمان پیکار برای شمولیت در جبهه متحد ملی مورد قبول قرار میگرفت ، این سازمان حاضر بود به عضویت جبهه متحد ملی درآمده و یکجا با "ساما" و دیگران در یک جبهه قرار بگیرد ، درحالیکه در آن موقع حزب کمونیست وجود نداشته است . این موضوع را خود سازمان پیکار سالها بعد (در سال 1367) در نوشته " جرقه شماره پنجم نمودکاملی از توطئه اپورتونیستی املا ... " مورد تأیید قرار داده است. در صفحه 82 این نوشته می خوانیم که : " مسلم است که اگر جبهه متحد ملی پیشنهاد سازمان پیکار را مبنی بر تدوین برنامه جدید طبق معیار ارائه شده که پاسخگویی انقلاب کشور ما بود می پذیرفت ما نعی در راه همکاری با آن نمی دیدیم . "

روشن است که بدون موجودیت حزب کمونیست - آنها حزب قادر به رهبری - و رهبری جبهه متحد ملی توسط آن ، جبهه متحد ملی هر برنامه ای که داشته باشد، از دید پرولتاری نمی تواند پاسخگویی انقلاب کشور باشد ، زیرا که اساس طرح اتحاد طبقات مختلف در چوکات یک جبهه ، بدون رهبری پرولتاری در حقیقت امر سپردن رهبری این اتحاد بدست طبقه دیگری غیر از پرولتاریا است و پرولتاریا برای تامین رهبری خود غیر از حزب اسلحه دیگری نمی تواند داشته باشد . به فراموشی سپردن نقش رهبری کننده حزب کمونیست و سپردن این نقش بر عهده جبهه متحد ملی توسط سازمان پیکار در جملات ذیل از اعلامیه " پیرامون مذاکرات حل سیاسی بحران افغانستان " که یکبار دیگر نقل می نمایم ، بخوبی روشن و آشکار است :

" همچنان مسلم است که ادامه رهبری این مبارزات (مبارزات مسلحانه مردم ما بر علیه نیروهای اشغالگر رژیم پوشالی - توضیح از شعله ..) بر عهده نیروهای مترقی و ملی کشور است که این جنگ را تا سرحد پیروزی کامل علیه نیروهای اشغالگر و دیگر نیروهای ارتجاعی وابسته امپریالیزم ادامه دهند . در شرایط مشخص کنونی کشور ما این واقعیت قابل درک است که تمام نیروهای مترقی ، ملی و میهن دوست در یک جبهه متحد ملی گرد آیند و این یکی از راه حل های در تنظیم و پیروزی نهائی مبارزه مسلحانه مردم ما شده نمی تواند . "

چنانچه ملاحظه می شود ، طرح اتحاد تمامی نیروهای مترقی ، ملی و میهن دوست در یک جبهه متحد ملی ، قبل از آنکه حزب کمونیست وجود داشته باشد ، به شرایط مشخص افغانستان مربوط گردانیده می شود . در " ساما " نیز طرح تشکیل جبهه متحد ملی قبل از تشکیل حزب به شرایط مشخص افغانستان مربوط ساخته می شد و مثلا مطرح میگردید که شرایط افغانستان بیشتر با شرایط آلبانی ها مشابهت دارد تا با شرایط چین . چنانچه می دانیم در آلبانیا قبل از تشکیل حزب کمونیست ، جبهه آزادیبخشی ایجاد گردید و حزب در جریان مبارزات مسلحانه علیه اشغالگران فاشیست بعد ها بوجود آمد .

در صفحه 122 نوشته " جرقه شماره پنجم نمود کاملی از توطئه اپورتونیستی املا ... " نقل قولی از یک نشریه آلبانیائی درج گردیده است که تا حدودی منظور سازمان پیکار از " شرایط مشخص کنونی کشور " را روشن می سازد :

" از بررسی اهداف عمده استراتژیک و نیروهای عمده جنگ آزادیبخش ملی، نتیجه می شود که این جنگ یک انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک بوده، از این سبب همه شعارهای حزب نیز از چوکات آن عدول نمی کرد. " (استراتژی و تاکتیک حزب کمونیست آلبانی در جنگ آزادیبخش ملی)، (آلبانی امروز، شماره جون و جولای 1977)

آیا جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان، یک انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک بود؟ واضح است که نه، زیرا که بررسی اهداف عمده استراتژیک و نیروهای عمده این جنگ (برخلاف مورد آلبانیا) چنین چیزی را نشان نمی داد (*). مثلاً شعار جمهوری اسلامی نمی توانست یک شعار ضد امپریالیستی و دموکراتیک باشد ولی البته یک شعار ضد اشغالگران و رژیم مزدور شان از دیدگاه منافع فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور وابسته به امپریالیستهای غربی و بادران خارجی شان بود.

سازمان رویزیونیست های با طرح استدلالاتی شبیه به استدلال مطلب نقل شده از نشریه آلبانیا یعنی ضرورت عدم عدول همه شعارهای کمونیستها از چوکات جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی، نه تنها شعار جمهوری اسلامی را بلند کرد، بلکه حتی از ضرورت مبارزه کمونیست ها برای انقلاب اسلامی نیز صحبت بعمل آورد. موضع سازمان پیکار نیز در عمل، در واقع همین گونه بود.

2 - در هر سه سند مورد نظر ما (" درخواست عضویت به جبهه متحد ملی "، " اعلامیه در مورد درخواست عضویت به جبهه متحد ملی " و " پیرامون مذاکرات حل سیاسی بحران افغانستان ") نه تنها صرفاً و صرفاً از جبهه متحد ملی صحبت بعمل آمده است بدون اینکه حتی تذکری در مورد ضرورت تشکیل حزب کمونیست صورت گرفته باشد، بلکه عمیقتر و بنیادی تر از آن متن هر سه سند به زبان باصطلاح دموکراتیک یعنی زبان ویژه برنامه " ساما " نوشته شده است. این زبان در واقع یک نوع زبان آزوپ است که از بکار بردن اصطلاحات خاص ادبیات کمونیستی مثل کمونیزم، مارکسیزم، سوسیالیزم، مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون (مائوتیزم)، دیکتاتوری پرولتاریا، حزب کمونیست و حتی " انقلاب دموکراتیک نوین " پرهیز می نماید و بجای آنها کلمات باصطلاح معادل را به کار می برد. مثلاً در اسناد مذکور ممکن است سازمان پیکار کلمه " مترقی " و یا حتی " ملی " را بجای کلمه " کمونیست " استعمال نموده باشد. دلیل بکار برد این زبان آزوپ در اعلامیه ها و نوشته های بیرونی همان است که در مورد انتخاب نام سازمان پیکار ارائه می گردد: " بحث آن بود که انتخاب نام چه مقداری پرابلم بوجود می آورد و نام موجود نمی تواند پرابلم زا باشد ". یعنی استفاده از اصطلاحات خاص ادبیات " کمونیستی " مقداری پرابلم بوجود می آورد " و بکار برد زبان آزوپ مذکور " نمی تواند پرابلم زا باشد ". عبارت دیگر مسئله این است که سازمان پیکار نباید بحیث یک سازمان کمونیستی در سطح وسیع معرفی گردد، بلکه باید برآمد دموکراتیک داشته باشد.

بهمین جهت سازمان پیکار در درخواست عضویت خود به جبهه متحد ملی نه به مثابه یک سازمان کمونیست - مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه، بلکه به مثابه یک سازمان ملی - دموکراتیک خود را عرضه داشته است. در چنین حالتی روشن است که سازمان پیکار اساساً قصد داشته است که در چوکات یک تشکل ملی - دموکراتیک وسیع تربمثابه یک سازمان ملی - دموکراتیک به فعالیت بپردازد و طبیعی است که یک سازمان نمی تواند با انداختن خود در یک موضع غیرچپ سازمان دیگری را بطرف چپ بکشاند.

(*) - طرح مسئله به آن صورتی که در نقل قول آمده حتی در مورد آلبانیا نیز نادرست است، زیرا که اصولاً طرح مسئله باین صورت تمامی خصوصیات ویژه استراتژی پرولتاری در رابطه با جنگ آزادیبخش ملی را یکسره نادیده می گیرد و آن را در انطباق کامل با استراتژی نیروهای غیر پرولتاری قرار می دهد.

درواقع تحت تاثیر موضع گيري هاي برآمد کمونيستي نوين متاثر از جنبش انقلابي انترناسيوناليستي بود که سازمان پیکاربرخلاف خط حرکي بیشتر از هفت سال گذشته اش، از کمونيزم دروني دست کشيد و درنوشته " جرقه شماره پنجم نمود کاملي از توطئه اپورتونيستي املا... " آشکارا به جروبحت مستند کمونيستي مبادرت ورزید و اسناد دروني گذشته اش را نیز کم و بيش اينطرف و آن طرف در بيرون از روابط تشکيلاتي خودش پخش کرد .

3 - با توجه به بيانات يکي از نمايندگان سازمان پیکار در کمیته انسجام و وحدت، يك منظور اصلي اين سازمان از ارائه درخواست شموليت در جبهه متحد ملي به دست آوردن امکان همکاري سياسي- نظامي با " ساما " در جبهه نيمروز و يا به بيان روشنتر امکان بدست آوردن فعاليت در اين جبهه، بوده است .

چنانچه مي دانيم جبهه نيمروز، جبهه اي بود که به حرکت انقلاب اسلامي مولوي محمد نبي تعلق داشت و به دست آوردن امکان فعاليت درين جبهه هيچ چيز ديگري نبود جز امکان بدست آوردن فعاليت سياسي - نظامي زير درفش حرکت انقلاب اسلامي .

به اين ترتيب سازمان پیکار درحاليکه گویا به صورت دروني کمونيست بود، در اعلاميه هاي علني و در پيشنهادهای عضویت در جبهه متحد ملي برآمد دموکراتیک مي نمود و سرانجام هر دوي اين کمونيزم دروني و برآمد دموکراتیک را یکجا با هم جمع کرده و در ميدان عمل مبارزاتي لباس مجاهد راه اسلام را تن پوش شان مي ساخت تا اگر فرصتي در حين جهاد في سبيل الله مساعد شد، آن هارا بصورت خصوصي، درخفا و پيش خود پالش و مالش دهد. وقتي به صفحات نوشته " جرقه شماره پنجم نمودکاملی از توطئه اپورتونيستي املا... " توجه نمائيم در مي يابيم که صفحات زيادي از اين نوشته دفاع از درخواست عضویت سازمان پیکار به جبهه متحد ملي با شور و هيجان و مباحث کمونيستي متعدد بر گرديده اند، درخواستي که هدف عملي اش مثلاً بدست آوردن چانس مجاهد بودن در صفوف حرکت انقلاب اسلامي بوده است .

4 - در مورد اینکه اعلاميه " جبهه ملي رهائي بخش " در خط تباني و سازش قرار داشت، جاي بحثي وجود ندارد . اما در مورد اینکه جبهه متحد ملي سالهاي 1361 - 1362 در جهت امپرياليزم و ارتجاع بوده است و يا نه، جاي بحث بسياري مي تواند وجود داشته باشد. از جانب ديگر وضعيت آن وقت " ساما " نیز مي تواند جاي بحث بسياري داشته باشد .

درين جابزه هم تذکراين نکته ضروري است که سازمان پیکار در نوشته " جرقه شماره پنجم نمودکاملی از توطئه اپورتونيستي املا... " بطور مفصل و با عصبانيت و هيجان از تقدیم درخواست براي شموليت در جبهه متحد ملي و نیز از اعلاميه مربوط به آن و اعلاميه " پيرامون مذاکرات حل سياسي بحران افغانستان بشدت دفاع کرده و اين دفاع خود را حتي در شماره چهارم رستاخيز نیز پس نگرفته است . شماره چهارم رستاخيز در مورد جبهه ملي رهائي بخش " آشکارا به موضعي گيري مخالف پرداخته است، اما در مورد جبهه متحد ملي حرفي بميان نمي آورد. اما مهمتر از آن تأييد در بست نوشته " جرقه شماره پنجم نمودکاملی از توطئه اپورتونيستي املا... " توسط نشریه مذکور است، نوشته ايکه بيشترين قسمت آن دفاع از نحوه برخورد سازمان پیکار در ارتباط با جبهه متحد ملي است .

درخواست عضویت به جبهه متحد ملي موقعي توسط سازمان پیکار ارائه مي گردد که قبلاً کمیته مرکزي " ساما " پروتوکول همکاري میان بخش کوهدامن ورژيم مزدور راحالت قانوني داده بود و اين حالت يعني رسميت بخشیدن تسليمي کوهدامن به رژيم پوئشالي هنوز رسماً توسط " ساما " پايان نيافته بود . بر علاوه در بخشهاي هرات و وسعت شمال و پروان نیز تسليم طلبي رخنه نموده و روابط وسيعي از " ساما " را به فساد کشانده بود . در کوهدامن غند سنگين وجود داشت

وبدتر از همه در کمیته مرکزی آنوقت، "ساما" امضاد کنندگان پروتوکول تسلیمی به رژیم پوشالی عضویت داشتند.

از جانب دیگر در آن وقت مبارزه علیه تسلیم طلبی ملی در قبال رژیم پوشالی سوسیال امپریالیزم شوروی در درون "ساما" جریان داشت و علیرغم نواقص و کمبودات اساسی وجدی خود، رهبری "ساما" را سخت تحت فشار قرار داده بود. در چنین حالتی درخواست پیکار برای عضویت در جبهه متحد ملی، توسط رهبری "ساما" سخت مورد استفاده قرار گرفت و به نفع آن تمام شد.

در آن وقت اصلاً جبهه متحد ملی ای وجود نداشت. جبهه متحد ملی ای که توسط "رهبر" علم گردیده بود، به اصلاح جبهه ای بود که در آن علاوه بر سامانی ها، فقط دوتن از منتقدین محلی آواره شرکت داشتند فعالیت این جبهه، سکوت "ساما" بعد از ضربه تابستان 1360 تا زمان تدویر کنفرانس سرتاسری را که "رهبر" نامش را "سیاست موش مرده گی" گذاشته بود باصطلاح جبران می کرد. سیاست این "جبهه" لب لباب خود را در شرکت نمایندگان آن در کنفرانس انترناسیونال سوسیالیست ها در لژبن پرتگال در بهار سال 1362 نشان داد که درین مورد لزومی ندارد بطول و تفصیل صحبت نمائیم. در واقع بخوبی روشن است که "جبهه متحد ملی" چیزی و "جبهه ملی رهائی بخش" چیز دیگری نبوده است، بلکه اولی پایه تاریخی دومی و دومی ادامه منطقی اولی بوده است.

از اینها گذشته، درخواست عضویت سازمان پیکار به جبهه متحد ملی در عمل کاملاً رد نیز نگردید، بلکه به نحوی از انحاء این درخواست منظور نیز شد. داکتر رحیم محمودی متوفی شخصیتی اند که بعنوان عضو مرکزیت سازمان پیکار مورد تجلیل و تکریم فراوان رستاخیز شماره چهارم قرار دارند. این شخصیت در چوکات جبهه متحد ملی با "رهبر" به توافقاتی رسیده بود و همکاری های معینی نیز داشت. مسئول بخش غرچستان "جبهه" در اروپا در زمستان 1361 با رحیم محمودی متوفی باری در منزل شان ملاقات داشته و نیز در جلسه "کمیته تعاون برای افغانستان" که ایشان حیثیت ریش سفید آن کمیته را داشتند شرکت کرده است و نیز در همین موقع کمک های نقدی و جنسی از کمیته مذکور برای جبهه متحد ملی دریافت داشته است. داکتر رحیم محمودی متوفی طرفدار "میانه روی" بوده و با "چپ روی" مخالف بودند. ایشان بعنوان مدیر مسئول جریده شعله جاوید، می گفتند که آنوقت ها طرفدار ایجاد یک جریان سیاسی ملایم و میانه رو بودند و ازین امر گلیه داشتند که بر خلاف نظر و مشی شان، جریان شعله جاوید چپ روی و افراطی گری را در پیش گرفت و ضربت خورد.

در مورد مواضع گذشته سازمان پیکار و این که آیا واقعاً این سازمان یگانه مشعلدار صدیق و راستین ایدئولوژی پرولتری بوده است یا نه، به مباحثی که تاحال مطرح کردیم اکتفا می نمائیم. در بخش بعدی مواضع فعلی سازمان پیکار را بر اساس متن رستاخیز شماره چهارم و نیز دو نوشته قبلی این سازمان در ارتباط و پیوند با جنبه های مختلف فعالیت و یا عدم فعالیت عملی، مورد بحث و ارزیابی قرار خواهیم داد.

ادامه دارد

(بازتایپ کننده "حبیب")